

خطی اهدائی
مجلس شورای
اسلامی

۲۲۱



کتابخانه مجلس شورای ملی



شماره ثبت کتاب

[[اهدائی]]

ط

از کتب (

۳۲۱

شماره اختصاصی (

تیمار سر لشکر مجید خورز (ناصر الموله) یکتا بپایانه مجلس شورای ملی

موضوع

مؤلف: مصطفی خندان

کتاب: چهارده روز شرح و تبیین از نایب‌الرضا

۲۴۴۸۵

۵۴۴۸

کتابخانه مجلس شورای ملی



بسم الله الرحمن الرحيم

ای تو از ده چارگان ای تو زنده دوارگان چارده کار که چاردهم که دور
 چارده سازنی نیاز پاس سر است که بطعیم وجود هایدون حضرت
 قدر قدرت شاه اسلام نادر ارواح الهی فدای کنین صاحب حق
 و تحت داور کن و آفرین عابدی نمود و دولت آبادت مهری را در آستان
 برون تو ای نعمت جاوید زانی است خدا تو ایشاد در دولت
 که آسایش خلق در غل است بقای فروش را زار و شکر
 بهر ساعی نعمتی آرزو بخش اسکنده تعالی تو اسطیغ

چون نظام دولت انجمن رونقی کمال دارد و امر و زبری ای مردم
 اس سادت و شرافت حاصل است که مری ارباب کمال خدا و در حال
 حضرت اشرف سحاب اجل محمد فخر وزیر اقدس اعظم امین السلطان
 متع الله لمسلمین بطول بقائه تحصیل آسایش عموم و خصوص دعائی
 ملکوتی صفات هایدون خلده کله و سلطان در سند صدر است
 بوجد حق شناس شاه دست رحمت را بر راحت مقدم داشته و
 بنی حمیدی خداجوی دارند که در هر دو عالم غیر خدا کنند
 در عوض خداجوی دنیا و ابد نیاراده شش مطیع است که در حدیث
 میفرماید یا دنیا اندمی من خد می دستخیزی من شک **لنولفد**
 ثابت جهان و صدر باشد در حضرت شه بعد باشد
 خانه را در بر خانه را در قی عثمان کار سپهر مردم رئیس محمد باو
 اول منی دیوان سایل خاصه هایدون عمری در دست که از قی تحریر
 دیوانی زبردست در علم صدق و دانش در استی و نسبت برستی قائم
 و اقدام در زبده و در امور تها و کار شات مطالب بر حدیث و کلام

با اقسام لازم و دارای فرامین اجبالا و تقصیر قبال قدر دان
 فخر و شکر حمد همیشه بکمال رغبت طالب است همانطور که غلبه فضل
 از دور کار و اهل دنیا شکایت است در ساری شکوی نوشته اند
 در مقابل این نعم الهیه که برای عباد و افراد انیس از پر تو وجود مبارک
 خدا شاکس روح الیالمین و الله بر حلال است فایز را و کثرت
 شکر عرضه دارد پس تفاوت رده انجاست با کجا استحقاق این
 بجل حقیقت را این بند و سیر که خدا میفرماید و لیس شکرتم لازم کنم
 بکرات اقبال این عهد قطعه داشت برای کتابخانه مبارک که کلام حق
 و مرصعات قطعات قباب این ترقیب داده کتب متعدد و بر کار رسد
 یاد آور گذشت و بارش و کتاب چون استادان قدیم در فنون خطی
 اگر کتب باقیم غبار بر امثال رجحان یافت در نشر فضایل تقدس از اثر
 تربیت که کمال کمال بجا و در شب روز نیامد و جدا دل شرح شوی
 از ترکی پاری ترجمه کرده بنام صدر اقدس با تاجیه قدسیه
 ساخت و در تقدیم آن بقول مستحیات خوانده با صد و در سجده

در ذیل بزرگواری عطف و لطاف حضرت مستطاب علی اکرم
 بنده کاش آما می این ملک و امام اجله العالی اختصاص دارد
 آسان مبارک سه هزار آمد این ملک شهنشاه عقل
 که نظم ملک شهنشاه مسلم خدایش داده اقبال
 که بوده در خدا جوی مطمن اکنون دو سال است که بشکر
 این اختصاص عقل اقصی زبان کلیل مقصد حق و فضل
 محمود امثال اقران و منبسط این مقلد و سبحان کرده و بیرون
 از قلمین خدمت و مستندین رحمت است بر اوری از عزیز دیا
 بقوه استماع باطنی مخصوص در خط کلام اند و انوار قواعده
 عریض و علم قرائت و مطالب ادب رنج برده بهمنرس و قیصر
 و فرائض ملک شاهی غفلت ندارد و در مبارک اسرار
 عیس بصیرت انما و من التجات از کلام عاقلی تدکرات
 عزیز اند غلام زاده تربیت اقبال در سن هشت و سال
 بر سر و شکر چاکری کتاب قطعه تقدیم نموده و مورد این تحسین

که شبل فی الجبریل لایه اسال که دو دانه از قرن دوم ناصری
 بر پیل معبود سه ماهه سرخسین استیدان نموده در حق حانه شد
 برای سرکشی تولات چاکرانه و علقه ریتی رفت بعد از انصارت
 شخصی بغیر ایض چاکری زیارت آسان قدس عودت نمود از
 خطا پیر و سپرد عای ایام هفت نوشته جلد آنرا بکس مبارک مو
 داشته بطور ارغمان راه آورده تقدیم کرد **شوی** کبری و انجا
 زید را می سوی کرمان آورم در موقع استراحت خاص با جلالع
 قطعه باسم قدم زاد و غزیرا به بخاک پای اصلی و کتاب عالی
 مبارک حضور مبارک حضرت اشرف وزیر اقدس اعظم و خاندان
 فرستاد و غزیرا به قدم زاد بوده و منصب فنی کری و کینه
 موجب او را صرف حبیب مبارک تسطر شده و بحال امیدواری
 با جلالع رفته و در این مدت شب روز چرخ نوشته در حق حانه
 برادرینند ملا عباس علی اعظمی نظرات که میت خردا خوانواری
 موقه بسلام را از محل تحفیات خالصه ساو جلالع در حق استیدان

که کینه

که کینه صغیر کبیران خورده کاو از صدق فرق فرقه ای مبارک
 بترقیه پیش باشد تا خدایه خواهد و بهت و انیت پیش
 خانه را دارد و نفروالد است که در میان اجابت دعوات
 بوجود مبارک دعا کرده اند و در آن سچک مانده و در است
 آرد و دارند که دعای جود مقدس را در ارض مقدسه بجای آید
 بعون الله اکنون زیارت ارض مقدس و مشهد مقدس دارند
 بکراته اینکه الحمد لله المتعال سعادت بخت و رهبری سعادت
 در هر یک خدمت استان رفعت بنیان حضرت اشرف اعم و زرار
 اعظم دامت شوکه الهی ملک دشته محض دعای تقای و جود
 در زیارات مخصوصه خود مرضی حاصل نموده حاضر شود و با
 زاد و راه دارد و توکل خدا و توسل بانه به راهترین راه دارد
 میشارد در این توکل و توسل ترجمه انیاب از فرمایشات حضرت
 یعوب الدین امیر المومنین علیه السلام العالی بن اطلب
 صلوات الله و سلامه علیه را بر جارا و اش چار و عودت خود

و این ترجمه بکشف راف که دارای انواع حکم عقلیه و نقلیه و امریه
 بلائیت بر اعیان است که در توحید و پایداری بقلم رسیده و بجا
 سببی پیدا و از خلاق روح چاره ساز است و نیاید که
 سبحانی این سفر توکل و توسل را بوسع و نعمت دنیا و آخرت
 مقرون شده توفیق عطا فرماید که در دست مساندید فرود
 مصون از زوال که قوام دوش پائیده و اقبال کوشش نماید
 سجدات سکرهای آرد آری زیارت شهید مقدس غفر له
 اذ الله ماصی اجابت دعوات نماید و تحریرات آن سر
 بخدا شناسی و شایسته در انواع تعیش مورت برکت می آید
 خاصه در انجوت که ایالت و فرمانفرانی آن مملکت وسیع
 بحضرت مستطاب اشرف ارفع امجد و الا شهادت کرده که الله
 العلیه العالیه دامت سوکته الوالد المغضوف و موقوف است و
 و یونسیت زاده اند و در اسفار سابقه که حکمرانی این مملکت
 و مضافات مامور اند و در بنیام محمد منشی سا و جلال غنی فرما

آن مملکت وسیع فیض را باسم مبارک این شهادت برادر
 که شخص سلطنت و الا که برادر است نوشت و توسط مرحوم
 میرزا عبدلوا سخاان آصف الله و الله که در آن وقت بصیر الله و
 لقب داشتند و در حضرت مستطاب اشرف و الا و کمال فیض
 میبودند الله تعالی حلال النور یکصد تومان رسوم فرمایند
 فرمودند بعد از آن چون تحریرات و احکام خراسان در دیوان
 با این پدر و پسر بوده و وقت بهر تقریری که پیش می آمد طرف حضرت
 و رعایت این شهادت برادر و وف قدر دان بود و نعم ان اتفاق
 فتمی سعادت هرگاه توفیق رفیع شود و یک کرشمه دو
 زیارت سرکار فیض آثار و محض حضور حضرت شاهزاده و الا
 کامکار حاصل آید بشمار الله سکرده که هر چه طلب کردم از خدا
 در مهابی طلب خود کامرا شدم بادست تهنی آید ام را که نزد
 جوده دست تهنی تهنه خود کردم بادست تهنی ترجمه این باب را
 ارکلمات مبارک کسر نه البلاغه از همان آن حضرت و ای توکل نمود

بتالیف و تحقیق آن جبارت علیه نه و زید و باذن الله تعالی و اول
 رسوله و خلفائه و با جازده و تسبیح حضرت عزت و قابل ^{او} ^{است}
 اگر چه اهل فضل و بلاغت ارتقا می دهند تا آخرین عرب و فارس
 بسی شرح و تفسیر برای این کتاب مبارک نوشته اند ولی چون
 جز عبودیت و استغاضه نیست ان شاء الله مقبول حضرت می
 سلم است که کجاست نه چشمان ^{ولی} که بر نذر از در بر روی
باب انتخاب من حکم امیر المؤمنین علی بن ابی طالب
علیه السلام ویدخل فی ذلک المختار من اجوبه
مسئله و احکام تقصیر استخراج فی سایر غرضه
 این باب برگزیده است از حکم عالی حضرت ولی الله علیه
 علی بن ابی طالب صلوات الله و سلامه علیه و داخل است در باب
 آنچه اختیار کرده شده است از جوابهای مسلماتی که از حضرت
 پرسیده اند و از کلمات موجزه و محصره که بیرون آمده و برگزیده
 نموده از آن باقی غرضهای نصیحت شاره و شرافت این باب

فقط با چار کلام و غایت فصاحت و نهایت بخت
 که معانی معطر و مطالب معضله را با اختصار کلمات مبارکه در
 مقرون می آرد و از مواعظ و نصایح یاد آورده شود که بعد از آن
 از باب مطالعه شود خواهد بود و بر علم معاش و معاد و کمال
 خواهد افزود و شرافت و کمال اینست که ضرب الله و کرده
 بسلاماتی خاص که جای تردید نباشد از مرد هوا متنازع می آید
 و مری میفرماید که الا ان ضرب الله لا خوف علیهم ولا هم یحزنون
قال علیه السلام کس فی القته کابن اللبون لا ینظر فی کرب
 ولا یضرع فی طلب **شرح** ابن اللبون لدان الله اذا استکبر
 و دخل فی الثالیه اراد شبهه فی القته کابن اللبون فی عدم
 اتضاع الظالمین کب بوجه کلا لا یضع فیهم بطر و لا یضرع حول
 فرمایش حضرت شیه دارد اجمالی از شبهات و مراتب بر
 عرض میاید اگر چه بدیع و کتب بدیعیه از ماریف علوم است
 و در هر عصری از استادان بزرگ در این فن شریف و ادیب

اقل خلق اند و زیر پست مال قبل که در خدمت پادشاه عرویه
 مشغول بود کتابی در این علم نوشت و با اسم کی ارمغان مخفی خود
 بقبرل حیدر موسوم ساخت کس در این شرح و ترجمه برای
 بعضی محضات بمسبست از مطالب عروض و خفا نه نوشته بود
 و حسن توفیق رشید و طوطا میگوید در تشبیهات نیکو تر است
 که شبهه و شبهه برین چون یکس شبهه شود سخن درست و منتهی است
 مانند همین فرمایش حضرت که هرگاه کسی در مقام تشبیه بود
 شش و سه ساله مانند مرد مومن است زیرا باها نظور که مومن را
 بر خود دیگر دشت و ساله نیز نه سواری میدهد و نه مقادیر خود را
 میشود انیم شبهه صحیح خواهد بود و می نویسد رعایت این مطلب لازم
 بهما نظور که شبهه موجودی باشد در عیان شبهه بنیر موجود در عیان
 باشد چنانکه مومن بیشتر بود و موجود در عیانند و البته نیکو
 و پسندیده نیست آنچه جاعتی از شر کرده و میخند خیری را
 تشبیه کردن سخنری که در خیال و هم موجود باشد نه در عیان

چنانکه

چنانکه انکت افروخته را بر مانی مشکین میخیزد زین باشد کشیده
 نه هر که دریای شگین موجود است در عیان نه موج زریں و
 تشبیهات را بهفت قسم آورده اند **اول** شبهه مطلق و آن تشبیهات
 که شاعر خیری را به سیری تشبیه کند با دات تشبیه به شرط و کس
 و تقصیل و غیر آن و ادات تشبیه در عربیت کاف است و کاف
 و تشبیه و تشابه و نحو هر چیزی که بدین معنی نزدیک آید و در بار
 چون است و مانند و کوئی و پنداری و آنچه بدینها مدعا
 از حدیث نبوی صلی الله علیه و آله میفرماید اصحابی کان لهم
 بهم اقد تم ایهتم **دوم** تشبیه شروء که چری را به چری تشبیه کرده
 بشرط گوید اگر چس و دوی قوی باشد مثال از شر تازی بود که
 فی اتاع صدره و کالبدر فی ارتفاع قدره و لوان البحر
 یغیر ما و البدر یقصر ضیاءه از شر پارسی فلاحین است
 اگر شر عقل دارد و چون ابر است اگر ابر کوهر دارد **سیم**
 تشبیه کنایت و آن چنانست که از تشبیه کنایت که بکلمه تشبیه

بی ادب تشبیه مثال از مرتازی در صفت قصیده عرضت علی
 العادة احسنوا و الحجة العذرا **چهارم** تشبیه و استعاره
 چنان باشد که شاعر یک صفت از صفات خویش یک صفت
 از صفت مقصود بگیرد و هر دو را یک خبر مانند کند هم از آن
 یکی از تشبیه ای عرب گوید: **صدغ** بچشمی کلاهما کلاهما
 شعور ما فی صفات و مع کلک **پنجم** تشبیه لکس این چنان
 که در پیرایه شاعر دو چیز را که در این باب آن آید بن تشبیه
 از نظم تازی صاحب بن عباد گوید: رقی الزجاج و رقی الخمر
 فساها و تشکل الامر **و** کانه خمر و تشده
 و کانه قرح **و** لا خمر **ششم** تشبیه اضممار این صفت
 چنان باشد که چیزی را چیزی تشبیه کنند اما بظاهر چنان
 که مقصود من خبر دیگر است نه این تشبیه و در ضمیر مقصود
 این تشبیه بود مثال از نظم ارسنی امیر معری سمرقندی گوید
 اگر نورمه و روشنی شمع ترا **و** این کاش و سوزش مرا

کرشمع

کرشمع تویی مرا چرا باید خست **و** در ماه تویی مرا چرا باید کاست
هفتم تشبیه تفضیل و این صفت در رساله قزل چیمه من الیها
 قصر النعمیر نقی بن محمد سا و جلاغی ترجیح نام دارد چنان
 باشد که شاعر چیزی را چیزی تشبیه کند باز از آن برگردد
 بر تشبیه تفضیل در چنان **و** تشبیه و طوطا میفرماید
 حبیب جلاله بدر ارضیا **و** این البدر من ذاک الحاکم
 از نظم پارسی در اوایل قرن اول مایونی که بقرون
 بسته و پوسته باد مطلق شایسته از انکار را بخار و کروشیا
 علی حضرت احدی شایسته ای روح العالمین له الفداء
 شرف صد و ریافت و بتوسط مردم سرور شایسته
 محسن میرا میرا خور البسه الله تعالی حلل النور با تمام
 اشارت رفت بخاطر دارم که شایسته نهاده مغفور مردم
 پدرم محمد نشی سا و جلاغی را بخت آن خود دعوت نمود
 اوقاتی مصروف داشته تا آن مطلع رقصیده

و در این صفت از مردم بالا میروم که در جمیع افراد آن لفظ خوشید
 مطلع این است **کلام الملوك ملوك الكلام** بر تع از روی
 بر افکند که همه خلق جهان یکی روز و خوشید سیدین **بسم الله الرحمن الرحيم**
 تو سخن کوئی و خوشید مکش است سخن بوسان بدی و خوشید **است**
 این جمله دارای صفت تشبیه بعد از آن تفصیل و رجحان معقول
 بخوشید از حیثیت سخن میان از جانب سنی و بجانب علی
 در آن قصیده و قطعات بعد از آن که بخطوط این در و پیر
 از لحاظ انور همانون گذشت انعامها سبب دل افاد و در جمیع
 شامل شد خلد الله مکه و سلطانه پس بطور تشبیه حضرت علیه السلام
 باش در موقع قتل مثل شرد و ساله یعنی قتل قتل را بر خود
 که شرد و ساله سوار می میدهند و نه در شیر خوار کی مطلع
 نظر افتخار ضد البش و شری که سوار شده بجانبی روزه ضریع بالحرک
 ضعیف دلیل و مطلع و نقاد **قال علیه السلام** از روی تشبیه
 من شتر الطبع و رضی بادل من کشف عن ضره و نمت علیه نقسه

من امر علیها لسانه **شرح** این کلمات شریفه را تا برسد بکلام مبارک
 اعمال الباقی عالم هم مرحوم ملاحظه در شرح پارسی خود
 بیت و یک کلمه تعدد قرار داده و بخبر و هر یک علی حده تفصیل نموده
 و شسته ولی چون در اصل نسخ البلاغه که فرمایش حضرت است
 بیت و یک کلمه مترضیت و این بند و بعون الله اصل **مستطاب**
 فصول آنها را از سر قال علیه السلام قرار داده و از هر یک تفصیل
 در محترمت تحمل و بسیار شرمند است که در ادای مطالب خالی
 زلل و خللی نخواهد بود امید که فضل باری عز و مجد و تمثیل
 این قیصر تکریم تقصیر را در موقع عفو و بخشش از شرم و انصاف
 نجات فرماید بنده وجوده و احسانه میفرماید کوچک و ضعیف است
 و حقیر و بیست گردانید نفس خود را کسی که اشعار و اظهار طمع کرد
 در بعضی از لغت شاعر جامه ایت ملاحق و هماس بدو **صحه**
 بدلت و خواری کسی که برداشت پرده از بدی حال خود و دلیل
 و خوار شد بر نفس او کسی که بی فکر زبانش از روی شرف نفس

کویا آمد یعنی کسی که زبان خود را محافظت ننمود و قادر شد خطای
 مرتبه که قابل و نگار آنچه شستی طبع او بود بر زبان انداخته و نزل
 نزد مردمان باقی نماند و بسا که از جانب ایشان اندا بود و سنجانکه
 از جانب او اندا با ایشان رسید پس معلوم شد که در اکثر زبان با
 زبان دارد و کلام موجب بگویشود. ای زبان تو سبانی مرا
 چون توانی کویا چگونم مرترا. ای زبان بجا ش و بهم خبری
 چند این کس در این خبر من. ای زبان بهم خبر بی پایان
 ای زبان مسم رنج بی در کس. راجد انسان فی خطا لسان
 فاقبر و اما اولی البصار زبان شخص انسان دشمن انسان شود و چه
 دیگران پس از شر این دشمنان هیچ مادی وسیله نجاتی نیست که
 دست کوران به جمل اندزن. جبر بر امر و نهی نیردانی من
 چیست جل اندر که دن بود. کین بودا شد صبری مرعاد
 خلق در زندان نشسته از بود. مرغ را پر با بسته از بود است
 باهی اندر تابه گرم از بود. رفته از ستوریان شرم از بود

ختم

ختم شده شعله نار از بود. چادر مخ و بیت دار از بود است
 هر چاره خلاص از بود است جل اللیس است همان جل القیر
 بدست آورد جبر بر امر و نهی حق سبحانه و تعالی اقدام ننهاد و نهی
 کفایت یک غنبد و ای که نستین و قرائت فاطمه الکتاب یاد آورده است
 یک بصر قصه خبر خدا را پرسش نباید و بجز او از کسی ستمانه نباید کرد
 از خود کوری را در پناه او در جوار او نشانیه و این بودن از شر زبان
 برای خود عصا کش و وسیله نجات بدانی البته جمیع صفات و سیمه که
 در حیل و سایش و تحصیل معاش بکار برنده و فایده دهنده که المعداد
 کانه کورد که عصا کش کورد که هست و عتصموا بحبل الله جمیعاً و از بود
 بخدا ایتی است با بر و اما تا کم الرسول فخذوه و ما نهما کم غنه فاقبوا
 امر مبارک قرانی است که آنچه را رسول اکرم صلی الله علیه و آله وسلم
 امر آورد او را بگیرد و از هر چه نهی کرد آنرا اطاعت نماید و از بود عبد
 اطاعت مولای خود و انقیاد امر و نهی اوست و این انقیاد عبارت
 از آن مرتبه است که عبد را حب مولی خود آورد و وی خود را را کند

آری در عالم مردم منور و خرد پس که در مقام خود پرستی فرعون چنان
بود و اندک کار که اندک آشته اند که کار قوم عاد و هوا نسی سبک
از باد کشید در واقع آن بروج حاصف که امور تخریب و عام
همان عین هوای نفس آنها بود که قدرت صانع قادر جل
شکل صحرای افت و بر آن مردم آفت و بکند در جزئیات پوی
نفس مردم موجب عین قیده آنها شود چه اغلب بظان هر روز
غلبه قیام شریع زور و ده و کشته عید جاری شود حکم دل را قائل
عیسی بر بی دیدگی کشته فاده و جری شده و گرفت بندان
کاشی که گشتی ناکشته شدی و تا چون شود کشته امکن تر گشت
و چون خدا بی شریک است و غیر از او خالق و تصرف نیست از
مغ و مایه برای هر فردی را فراد عالم اگر حادثه پیش آید که
ناگوار او باشد او غفلت از آن خلوق روف میشود و الا
بدافض هر فیض نیاید چه اگر در کلام هم بعضی فیاض معبود شسته
آن شهادت علوشان و مرتب است تعالی شانه البریه

بطل

بطل ناری حکیم ناکي بکرت این و نمیشود بی بکند و پیش خرد در
اگر در حسن بقدری باشد شخه جام دیدی برین شخه حکام عالم
و در هر در غیب خود که یک آنجی شخه خجاست اگر بوب خجاست
مراتب فرورد را سالکان طریق عبودیت نفس دارند ولی تا موت
خطراری نیاید و شخص ازین حلقه بجهت مایه نمند و در عین
از آن سوی فاضل است و آنکوی که جوهر مبرک است پس باید
دانت که طبع و کدی پسندید و نیست چه امکن که خدا را ازین
شناخت از مخلوق طبع کند و راضی بدلت سوال شود و در شانی
خود را کشف ندارد که در کلام الله مجید فرماید سخن قیام میهم
فی الحیوة الدنیا و در هنا بعضهم فوق بعض درجات لیخبر بعضهم
بعضهم و اگر کسی در رضا و قناعت است و عدم عجب و غرور
که هر کس از فقر و غنی راضی باشد بواسطه اعتقاد بحال و نفست خدا
که گویند نفس من کامل است زیاده میشود غضب کند و او را خصلت
عبد الله انصاری گوید آئی پزارم از طاعتی که مرا موجب آورد

مبارک صیغتی که مابعد آورد و برای نفس بر آن تجویز شده و برات ان اشعار
 ارباب ملوک هر مرتبه از آنرا بخواهی یا بانی شکر کرده اند که این دعاها
 مقدم بر صیغته و جهات و مجاهدت علی نشود و بیاض بقصود نماید اول
 نفس یعنی دانا را که در قرآن میفرماید ان النفس الامارة بالسوء را از حرم
 نمود باند من شود و نفسا شیرا و زار و ماصی را غیر تبه ظاهر شود و بگوید
 که شخص در ظهور ماصی از کتاب شایع بر خود می تابد کند بعد از صیغته
 که صاحب نفس طهر نماید اعمال خود می آید و از اختلاف شرع خدا جدا
 میوزد و بخیرات و برات میل نماید ازین مرتبه گذشته و ضعیف است
 که خوات خدا موجب ضایع میشود بعد از آن ضعیف است که خدا
 از اعمال او راضی بجز رضای خدا اقدام نماید بعد از آن مطهره اعظم
 انسانیت است که میفرماید یا ایها النفس المطمئنة ارجعی الی ربک و صیغته
 پس صفات ذمیه از طبع و سوال آنچه باشد از نفس و خلاف نفس
 عبادت حافظ اب نوح خود بر در بر **سفره** حاجت آن که در طریقی است
 ثوبان یکی از صحابه است روایت میکند قال قال رسول الله صلی علیه

من فی شیا ضعیف اجته قال ثوبان یا رسول الله فقال
 قال ان من شیا ضعیف یکت بینه کلان ثوبان لا یزال ان شیا
 حتی یقطر یا سوطه فقل اخذ دولا امر احده ان یا و لک **قال علیه**
 انقل عار و بکسر بینه و انقل غیر حسن الفطن عجمه و انقل غریب فی بلد
 و البحر آفة بصیر شجاعه و الزم ثروه و الورع ضعیف **شرح** هر یک از این
 فریقات مبارکه با علوشانی که دارد هر کدام با شرح نوشته ام
 از عرض لطایف معانی شریعه بجز قصور اعتراف می رود که کلام الله
 مکرر الکلام معنی علی را در صحنی جای فرموده که بخیل عار و عیب و نقص
 در صفات است بخیل می خوانند و با ظنا پاک کرده و کرم که از صفات
 و خوف از مخلوق شخص در ذات گویند که انس بر یک از صحابه صلوات
 و سلام علیه معانی بر او وارد میشود سفره انش چرب چرب بوده این
 بخار و بیکوید سفره را بتمیز شش شش می اندازد بعد از ساعتی سفره
 پاک و سفید از خود بر پیش در می آورد و سر آنرا از پس میزنند که با ش
 شرف بکند پاک و سفید شد **گفت** پاک و سفید می شود پاک و بس باید

در این بستان چون **ای** ل ترسند و از راه دهن **با** چنان **ب**ست
 کن آفتاب **چون** جادوی را چرخ شریف **با** جان **س** چو
 مکلون کعبه را چون قلعه کرد **حاکم** مردان **ب**شای جان در
 پس ترس **چون** از غیر خدای رؤف خلاصت و شرف زبان **ب**کلف
 وزیر کی را در جنت و بران آن این بر مملوم است که **ا**بل هر کم
 و سکوت اختیار نمایند و سکوت را در صورت و معنی **ب**ناقص
 که فقیر خدا جو صد و از ازمی شناسد چهره غریب است در شهر
 یعنی ای مردم همه و محبت کنید تا در وطن **ص**عی است غالی رو **ب**ایا
 حق تعالی بنده را گوید بخت **ار**مان کو از برای روز **ش**
 یا امید با گشتستان نبود **و**عدو امروز با طعان **ن**و
 اندکی صرفه کن از خواب **خ**ور **ار**مان بهر **ا**تش **ب**
 و بهیچطور که عاجز بودن از کمال **ب**ظا هر کس مرتبه **ا**بل **ع**ا
 عجز از تپه و مال بحصل **س**ازد از **ا**بل معنی **م**موم است اگر
 بظا هر داری انواع ضیاع و عقاربشه و جبر **ا**ردی **ن**و

شعبه

شجاعت است یعنی کسی که **ب**نیار **ا**نخور **م**عرف است غالی **ا**ز
 در ویشی **ف**قر رسید که **ب**یاد **م**جت کرد و در کشش از دنیا **ر**ویش
 جرات او **ا**لله **ب**یاساعه که کشش از غانی **ز**ود که **م**جت **ن**یت
 تو داری که **ا**رفت جادیه رضای خدا و **م**جت **ک**شته **ن**ظم
 عارفی **ش**به **ب**خواب در **م**کری **و**ید **د**نیا **چ**و **خ**تر **ب**کر
 گفت عارف **چ**سته **ای** **خ**تر **ب**کر **چ**ونی **ب**ای **ن**سه **ش**و
 گفت **خ**تر که **ا**تو **ک**و **م** است **ک**ه **م**ر **ا**سه **ک**ه **م**ر **ب**و **ن**و
 هر که **ا**مرد **ب**و **خ**واست **م**ر **ا**ی **ک**ارت **ا**ز **ا**ن **ب**جات **م**
 و **ع**س **ا**ض **ک**ردن **ا**ز **د**نیا **ث**روت و **س**رمایه **م**نی **س**رمایه **ب**ی **ن**ایت
 هر کس **ا**ز **د**نیا **ب**کد **ر**دی **ن**یاز **م**ی **ش**ود و **د**ولت **ا**حضرت **ب**ست **م**کی **و**
 که **ن**مت **ا**بدی **است** **ا**ز **م**قطوعه و **ا**م **م**نوعه و **م**تر **ا**ز **ا**حر **ا**م **و**
 پیراست که **م**ی **ش**خص **ا**ز **ص**دات **ا**لله **م**حفوظ **م**ید **ر**د **ن**هار **است**
قال علیه السلام نعم القریں الرضا و العلم و **ا**لله **ک**ریم **و** **ا**لله **و**
 محل **م**جدد و **ا**لله **م**ر **ا**ة **ص**افیه **شرح** میفرماید **ب**ترین **ن**و

در حق خب صفت رضات معصودا و در حق خب آنت که بود
مشارت با او حار و حانی حاصل آید و شخص خوش بگذرد کسی که
دارای صفت رضات به حق باو بگذرد و علم میراث خوری
که به حق صاحب علم بی خردی یعنی بی خبری صاحب علم بی علم
میراث پدر خواهی علم پدر بزرگوارین مال پدر خرج تو انگر بگذرد
و آداب نه تنزیهای محمد ^{صلی الله علیه و آله} ادبوا انفسا ایها الاصحاب
طرق العش کلها آداب و مکر صحیح آینه روشن است
بمانطور که در آینه محوسات شغش میکرد و فکر صاحب خرد
امور را نماید اینست که خضر صلی الله علیه و آله و سلم میفرماید بگو
خیر من عبادک است **قال علیه السلام** صدرا العاقل صدق
سره و الباشه حاته الموده و الاحمال قبرا العیوب و السلام
خبار العیوب و من رضی عن نفسه کثر السخط علیه **شرح**
میفرماید سینه مرد عاقل صدق سزاوست که سر را در آینه
پرون نیاید ای لایقی سره و کتمان السخط محمود است

قال علیه السلام لا تودع السر الا عند ذی کرم فالسر عند کرم
الاناس کموم و السر عند ذی بیت لعل قد ضاع منقادا
نقوم و خند و روی ریمان مودت و دوستی است که انور
بین لیلین فی روایه اخری بین لیلین و برادر بودن و تحمل شدن
مشقها و فن میکند عیبهای شرعی را کسی که در رنج و مشق بگذرد
از عیبهای سالمانه و مصاحبه عقل و تدبیر و تصرف عمل در کار
پنهان میکند و خواموش میکند عیبهای جل و نادانی را که عقل
ما عجب به الرحمن و اکتب به سبحان و کتب نمبر که عاقل جان است
روح او در روح او و بحان است و عقل بشناسم در حق ضمیم
را که فیضی دارد از ضمیم و احسن ارحلوانه اندر لیم
من اراک حسلوای او بدم و انجوب بضم خواموش شدن
یقال خب النار خوارا و لطفت و اخا غیرا انجوبی سرور
و پنهان داشتن و خردی کبر با خبی گویند مثل حی جنبه خبا
و کسی که راضی باشد در نفس خود زیاده ختم کننده در حق

نه بر نمافوق قدرنا انچه بختی شتم و غضب بکن سخط محض
 اشراق و غضب اعلم است يقال قد سخط ابي غضب من با علم
 فهو سخط و سخط ابي غضب من سخط عطا را می آید پس
 صفت کبر و خرد پسندی شخص را بر عصبودیت و بندگی کامل کند
 و چون این صفت ظاهر آید بدستی روی آید که ظاهر او طمان
 دشمنان غضب کننده را بر او زیاد مود **قال علیه السلام**
 الصدقة دوا برنج و اعمال العباد فی عاجلهم نصب اینهم فی
 جلم **شرح** میفرماید صدقه دادن و ابرنج است استماع
 لفظ دوا بر صدقه معنوی میم دارد که چرخ دادن بر مردم دوا
 و چاره سبب امراض و مریضه و است البجاح بالفتح
 ظفر بافتن و خلاص شدن رسیدن بکوارج و مرادنا قیل
 انجی الرجل فهو منجی احوال را بخت و بخت اسبابه بخت
 و بخت امر و سهل و میر فهو ناجح و یقول فیها بخت بخت
 بختا بالضم و ناجحا بالفتح اجمع مرد غالب و مظهر **قال**

انی غالب را می بخت ای صواب قال صلی الله علیه و آله و سلم
 دوا و امراضکم بالصدقه و میفرماید کار بندگان در زود کار
 آن کار راست چنانکه دوخته باشند آن بندگان در وقت
 چشمتها می خود را یعنی حل و مرکب خودشان را طر باشند و بداند
 دنیا اعتباری ندارد و اعمال حسنه را بستی زود بجای آورد
 که وقت فوت نشود **ایک** و بت میرنگاری کن **پیش از آن**
 گزیناید بخت کار **ایچا** در واقع تا کید است در بجا آورد
 صدقه و تعجیل در چرخ دادن بر مردم است از هر قبل باشد خاصه
 در حق فقرا و اهل علم آنها که شده عا محتاجند و صورتی که
 ندارند و سائل کفایتند خداوند متعال مرحوم **السلطان**
 غریق رحمت خود فرماید و حضرت اشرف قدس اعظم **علیه السلام**
 عالیله را رو خافه او پاینده و بسته ام فرماید **خلع**
 بایشیده مرضیه و خصال کریمانه در صدقه چرخ دادن
 سرف آفاقه و مقبول کردار بارافت و وفاق آرا **پیش از آن**

درین می فرماید بآدم هم مضایقه نداشتند و در مواقع
 عرضها دارند کان به بوده و در بعضی تا که کان به
قال علیه السلام اعجبوا لهذا الانسان ينظر شحمه ويكلم
 بلحمه ويسمع بعظمه و يقض في خصره **شرح** میفرماید تعجب کنید
 مرا این انسان را که می بیند چه که مراد چشم است و میگوید
 بواسطه گوشت که زبان باشد و می شنود باستخوان که مراد
 است سمع بطبی گوشت است و نفس می کشد از خصر که مراد
 بینی باشد مراد این است که از انسان تعجب کنید و بخاطر
 انسان عبادت کرده او را بر پیغمبر که سید راسب است
 و پاره گوشتی را وسیله تکلم و قدری استخوان است که سمع
 و سوراخ بینی را که شکافی مشیت است تقض فرمود
 یعنی اینها هر یک بی امر پروردگار محال است چه اگر خدا
 به در کجا جمع شود قوه با صوره ندارد و آن پانی میشود
 اما خداوند آن قادی است که مختصری را سبب فی فرمود

و کینه

^{یا الله}
 و کینه هر یک بهیصل تشکاف می که متوقف نفس است
 سگ از آن میوه و ارجح آوری از منی مرد و بت خویشی
 کل کل صفت زدن پدائی به را بنحی ضعیف و درویشی
 و در این مبارک کلمات شریفه که لطایف معنویه آن
 برتر از شرح و بیانت بحسب صورت فصاحت عبارت
 از عروض و بدیع چندین محسنات واقع شده که احاطه
 اشار میشود **اول** سجع که انواع اسجاع را سه گونه است
 یکی سجع متوازی که در حسنه دو قرینه یا بیشتر کلماتی آورده شود
 که بوزن عدد و صرف روی تنق باشد مثال از ثمر تازی
 و از قول پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم اللهم عظم کل نفس خلعا
 و کل مسک تلعنا و مثل هیهات هیهات حضرت ابراهیم علیه السلام
 که شحم و لحم و غیر آنها سجع واقع است دیگر سجع مطرف
 که در حسنه دو قرینه یا بیشتر کلماتی آورده شود که بر روی
 اما بوزن عدد و صرف مختلف مثال از فواصل کل عامری

و اثری از نور ندارد اگر چه بظاهر روشن چنانچه بقیه بهشت است
 و میگوید که کوشش را که به حقیقت استماع صدای وید و نشود
 خالی معبود چنان کوشش بی صدای را بصداء آورده و می شنود
 باستخوان که به حقیقت اظهار شنیدن را استخوان عقلی نیست
 و نفس میدارد از سوراخی که نام مجری آب که آب نباید بکار که
 بر خورد از این نوع آنچه شرح نوشته آید اندکی از بسیار و عسری
 خواهد بود هر کس به زبان بقاعده هر علم از صورت و معنی چیزی
 و چیزی نوشته در شرح مرحوم ملاحظه فرمایید از امام حسن طهرانی
 حضرت امام جعفر صادق صلوات الله علیه نقل است
 که این آیه مبارکه را قرائت فرمود خلق از انسان ضعیف فرمود
 چگونه انسان ضعیف نباشد و حال آنکه طریقه میگوید که علم
 بلجم و می شنود اعظم آورده اند که مردی از زیر درختی حید بود
 و بر درخت می گریه برگی از درخت افتاد و آرا برداشته
 گفت من اندکی افتاد ورق علی شجر یعنی کیت است

برگ را

برگ را از درخت در این حالت برگی دیگر از درخت افتاد و روی
 نوشته بود که اندکی افتاد ورق علی شجر بود اندکی شکر
 انظر و انسخ عظامی را سبک و انظر بحافی ملک یعنی کنی برگ
 از درخت رویانید که چشم را بر صفحه روی تو نگاه دارد و استخوان
 در سر تو شنا ساخته و گوشت پاره در دهان تو گویا کرد **بیت**
 موسی نیست که دعوی امام استخوان و در این زمزمه شجر نمی گشت
 تعالی شانه فنی کل شی آیه تدل علی انه واحد **شرح شرای**
 برگ درختان سبز و نظریه **بیت** هر ورقی و قرینت معرفت که
 بسبوح قدوس ربنا و رب الملائکه و الروح **قال علیه السلام**
 از اقبلت الدنيا علی احد اعارة محاسن غیره و ادا او در غایت
 سلبه محاسن نفسه **شرح** مقصود از اقبال و ادا بار دنیا است
 که هر دو مضرت دارد دنیا مونس اول مثل احمد و حمزه
 بحسب معنی دنیا یعنی از بهر چهرت تراست البته شال و چپ
 پت تر آن باشد که در اقبال و ادا رخا از مضرتی نشود

بیت

کو میفرماید چون قبال کرد دنیا کسی عیب نیاید محاسن بکیری نظر
یعنی خوبها و صفات نیکوی بکیران دنیا چشم آن شخص قشنگ
نیاید و چون دنیا را بار کرد یعنی و کرد آن شد از و میگوید
نفس او را گنایه از است که در دودی که خوبی نباشد و خیر او را
نرسد اگر چه در دنیا قنعم هم باشد طرف او را دنیا بلکه خسر دنیا
و اگر دوست **کرت** اردوست پاید و بهیترین کن **مردی**
آن نیست که شتی زنی بردمی **مردم** ملا فح **میگوید** او را
تا آخر یعنی چون دنیا و دنیا بگوید و میساع خوش را برایشان
اعطا نمودا عار هم محاسن غیر عاریت او را ایشان **میگوید**
و بکیران **استعاره** لطف عاریت او برای این کلمات بسیار
عدم دوام است و اذا ادبرت عظیم و چون پشت بگردانید
از ایشان سلبتم محاسن انضمام بود از ایشان **میگوید** بیهایی
نفسهای ایشان را اینی کسی که نوبت کرد او را دولت و توان
جمع حساب خیر عطا مردان در حق او چنان میشود که **نقص**

و با هست که نسبت میدهد بوی محاسن غیر او و چون پشت کرد
و رسید زمان نوبت عطا میکند در شان او نقصان و بسیار
که میرانند از و محاسن را و نسبت میدهد بکیران **خیر** بکیران
دوستند آنکه را را نه نوبت **و دشمنند** آنکه را را نه **فح**
این قول **مردم** ملا فح **صحیح** است که اهل دنیا فی الواقع عقل
دنیا هستند ثروت و ائمه دنیا را میران و شتی دشمنی خود
قرار دادند لکن چون کلمات مبارکه دارای حکم ماس
و معاد است قول اول بیانات فقیرانه نیر و دشمنی که **ند**
شمرند و ماخذ عادت را از عار و ملا فح **است** از عاریه گرفته
هر دو وجه خالی از ماستی نیست و چون **کلام** محمد میفرماید
ان لا تظن ان **استغنی** مسلم است که اقبال دنیا
موجب استغناء و طغیان غرور است بدر **شخص** غرور میکند
که محاسن غیر و هر خوبی که از دیگران بنظر او میرسد عار و **عیب**
میشمارد اگر کثرت غرور باعث محاسن بکیران **بکیران** **شخص** **ند**

شنیدم که مردان را بخت اول و ثانیان هم گزیده شد تراکی میرشد و این تمام که بدو
 خلافت و جنگ استیختات نکا چاری و ستان دوست کی باشد
 دوستی خدا همیشه او بود و صحیح است بدست کسی که دوستی پس با ستمی
 دوسا و سلطان بر بخانه و خود را از حضرت عزت دور سازد
قال علیه السلام اذا وصلت لیکم اطراف النعم فلا تفروا اقصاها
 بقدر لشکر شرح میفرماید چون برسد بسوی شما اطراف نعمتها را اولی
 پس نگذرید و صرف نظر کنید و نعمت کنید از یاد حق و نهایت آن نعمتها
 بسبب کسی بشکر که گذارد بشکر نعمت نعمت افزون کند که نعمت را کف پر کند
 خلافت را در حرم میبوسید و مانند و قطع سازید باین آن نعمتها را
قال علیه السلام فی الدین اعزوا افعال صدقه و استحقاق و غیره
 شرح میفرماید میبوسد کسی که کوشه گرفته از کارزاران و درون
 بصاحت و موافقت فرو که بشد را حق را و تکامل و زینت در آن
 دیاری نداند کار را حق را چون محمد بن سلیمان و اساتید بنی و صد بن
 ایل و قاصد عید و عمر و ابوبوسی شری اخف بن قیس که شرح کرد

از آن نه و اشخاص که با حضرت بکارزار حاضر نشوند و مقررات که اگر
 نصرت حق میکردند چون کاکشتند و دیگران فیروزی بودند در در و جهان
 این اشارت بر توسط ایشان در ضلالت کوئیا آنحضرت صلوات الله علیه
 در حق ایشان فرموده که ایشان اگر چه فرو که باشد حق او نداند و انداخت
 اما یاری نداند امر باطل را و در خصمان نداند در آن تا انجام حرم
 خلافت آمد تا وی نموده که مراد از اشخاص فرمود و سطر فی آنست
 و استحقاق ابوبوسی شهری در غریب خوردن رعم و خاص محل هزار گوشت
 پس گوشت آن حکیم خوش جاز در عقلت به از صوم و نماز
 زیرا که عقلت جوهر ساینده است این در عقلت آنست که شرح
 آجل باشد مر آن آینه که صفای این طاعت سینه را
 یکسر که آینه ازین فاست صیقل او را دیر با زار و دست
 و اگر آینه که کبیر است اندکی صیقل کوی او را است
 آینه کبیر مقصود از حدت و تندی فرات است که شد از حق
 و جاد فی سبیل الله مضایقه ورده اما تضایقه بود که جاد و کبیر را

جواد اکبر نوشت اندک کار و توانی تغییر دهی احادیث جناسن سبحان الله
 انی سبحان الله کبر + ای شاکلیم هم بران + خصمی ان برادران
 کشتن ایرک عقل و چشمت + شیر باطن محسوسه و خردگوشیت
 قدر جناسن جواد انصمیم + باخی اندر جواد کسبه هم
 قوی خواهم زرق دریا شگفت + تا موزن برکم این کودت
 پس باید قال و جواد را دنت و یاری حق کردند باطل میاید
 که کوشه گیری از قال مراد جواد انفس باشد که همزالی را از حد
 مراتب خود و روحانیت و یاری کردن بر باطل هم عبادت
 اراست که بهوایی نفس کاری کردند و این فرمایش مبارک و عی
 نمکیده باشد بر آنکه جواد و افراد اسس جواد نفس و ترویج عمل
 صاحب قطع و قطع صفات قبیح لازم است و لهذا قال ابو امام
 قلل اجمال بالا بر اهر من قلل صفت کبر **قال علیه السلام**
 مرضیه الا قرب اتج له الیه **شرح** مغیرا به کسی که ضایع سار و
 و منفعت و منوی ترساند با و نزدیکان و خویشان و تقدیر کرد و

برای او مساوند و منفعت او را در وجه رفت خداوندی در حق
 ای قدر منفعت و منوی ترساند با و نزدیکان و خویشان و تقدیر کرد و
 کسی که تضییع کند نزدیکان و قوم و اهل خود را از یکانه با نظیر
 سعادتمند مثل خواهد دید پس از مکافات عمل غافل شو کند مگر کم
 بروید جزو **قال علیه السلام** مکل مفتون عیاب **شرح**
 مفتون مفتون افتاده و سحر شده مانند سحر چون افتادن مفتون
 اختیار نمود و موقوف فساد و عتاب و خطاب شود چه مقام نیست
 بسنی فساد و میباید هر مفتونی مسابقت با شود
 که خود افتادن بفتنه و وسیله صلاح و نجات دنیا و آخرت میگردد
 که عیسی ان مکرها و شیئا و هو خیر کم من عیاب خطاب غضب آیز
 نیز هر مفتون جایز نیست و هم با میشود که عتاب خطاب مردم
 موجب اصرار آن مفتون میشود و عصیان و سبب حاجت می
 باین چه مراد از مفتون کسی میشود که بفتنه جهالت و نادانی
 در دنیا گرفتار شده و مثلاً مکرک شود و سبب نادانی بعضی افتاده

قال عليه السلام مثل الامور للمقادير حتى يكون الحنف في القدر **شرح**
 یعنی من قدر الله بآنکه قدره تدبیر الهی معتد الانسان بآنچه
 صاحب الجمله بقدر یعنی العبد بدبر و الله بقدر میفرماید بدینکه
 کار را از روی قدر یا چاشند بآنکه در دیر که در چار قدر کند
 لعب بکوس است و فرزند بخت چله کم کن کار اقبال است
 بر خیال چله کم تن تار را **شرح** یعنی غشی روی که در مکار را
 فروغ بدبر و خنک کرد و جمال بکند از پای را آورد با غرور
 حضرت موسی علیه السلام را در خانه او تمامی او بود
 صد هزاران طفل گشت آنکه گشت **شرح** آنکه او بخت اندر خانه
 پس تدبیر او کرد و نمود بآنکه تعالی من تدبیر او نمود
 مرحوم ملا فتح الله میگوید مثل الامور للمقادیر دلیل بر آنکه کار
 برای مقدار یا یعنی مطاوعه و فرمانبرداری قدر بختی است
 و خالق قوی قادر حتی بکون الحنف فی الله بر آنکه چاشند
 و بآنکه تعضی و مقدر در آنچه کاین بر او می آید بر صاحب

بیب جل او بر قدر من تدبیر او محض تدبیر باشد فتم بقیل
 از رضا بجنجبین صفر نمود **شرح** روغن بادام خشکی میفروزد
و سل علیه السلام من قول الرسول صلی الله علیه و آله وسلم
 غیره اشیب ولا تشبهوا بهیود فقال علیه السلام اما قال ص
 ذلک والدین قل فاما الان قد اتع نظاک و ضرب بجرانه
 فامرو و اما انا **شرح** و انخساب اما کان استجانی **و سل**
 لان المسکین کانوا مشغولین بالجهاد و القتال و اذا کان الکفا
 یرون المجاهدین سوده الشوریرونهم شبایا فها فونهم و کان
 یسوخ یخضون بکفها و اما لان المسکین لان المسکین قلیل
 فلما استجاب اگر چه خضاب در این زمان نرسند و ب است نکلن
 تاکید آن مرتبه اول نیت و سوال کرده شد آن حضرت علیه السلام
 از فرمایش حضرت رسول صلی الله علیه و آله که فرمود است نسر
 پری را و نپوشید بجماعت یهود پس فرمود آن حضرت علیه السلام
 جز این نیت که فرمود حضرت رسول صلی الله علیه و آله وسلم

و قتی که این خضاب دین سلام کم بود ولی آن وسیع است
 داشت دین بند و محکم و لباس نیداری ضبط و با دست شده
 و زرد است سینه خود را بر زمین ریخت و مکلین فامرو و خا
 بار تقدیر است فرمود مقرون با اختار یعنی پس مرد حلال را
 که دین قوی ضبط شده معروض است آنچه بسیار کندنی
 شخص در خضاب ترک خضاب مختار است **قال علیه السلام**
 من جری فی عیان المذبحه **شرح** اشهر بالفتح و المذبحه
 مطلع شدن و تلفت بودن **قال** عثر الرجل بشر عثورا عثارا
 بکسر عثر الرجل بشر عثرا اذا طلع و منه قوله تعالی و کذک
 عثرنا علیهم ای اطلعنا و بابه دخل و نصر و عثر علی غیره عثره
 فرسه سقط اینجا یعنی سقوط و افادنت میفرماید کسی که بجا
 در عیان آرزوی خود نیست کسی بغضی آرزوی پس رفتار نمود
 ساقط شد و افاد و اصل خود یعنی آرزو را دنبال کردن و بجا
 خواهد بود اما در آرزو و اتم تفاوت است ازین آرزو مراد

بوی نفسی کار کردن و از خدا غافل بودن **قال علیه السلام**
 اقلوا ذوی المروات عثراتهم فما یستو منهم عثر الماولیه
 بیده ترغده **شرح** الا قاله بکسر الساقط کردن و پس را
 رفع کردن **قال** فی الدعاء اللهم قل عثرنی ای استعطر
 و از قضا ای بیهی الیه صاحب المروه فی عواقب امور
 الی ایحیه برضی میفرماید ساقط کنیده و عثر کنیده از صاحبان
 مروت زلت و لغزشهای آنها را یعنی از زلت آنها بگذر
 که صاحب مروتند پس نی لغزش از آن صاحبان مروت لغزش
 که آنگاه دست توفیقی خدا بدست اوست که او را بلند میکند
 مثل زلت حضرت آدم مراد این است که چون شخص صاحب
 مرتکب زلت و گناهی هم شود آن زلت آنها را کان
 لم یکن نذرند که خداوند بدست خود آنها را بوی مطهره
 که داند از آن زلت بلند میکند و نجات می بخشد ❖
 خون شهیدان را ارباب و کسرا ❖ ارباب و اصد ثواب است

و قال عليه السلام البته با نیمی و انیمیا با حمران العرصه
 ترم السحاب فانتزوا فرص الخیر **شرح** مفید است
 بنیان بودن کم نمودن بر دلم است اینجا بالقص نهان
 شدن چیز نهانی يقال هو خبا ای ستر و خبا نهانی
 و يقال خبا لهوات بطر و خبا الارض النبات و خبا
 ای ستر و من باب قطع و خبا ای ستر یعنی ان من خبا
 من ان سب و اعرض غم صا حمریا حمر فیا منیم حیا
 بحر دم بودن یعنی حیا موجب حمران است در حدیث
 السحاب منیع الرزق اما در انوار در شرطیت است
 مثلا اگر کسی از مردم نهان شد و کمتر آیرش کند که در
 در نظر باز آید شود و حقیقتی به که محض دنیا این است که
 باید حساب کرد اگر مردار قطع و متار که بملوک و
 عبادت بودن با جالی است زهی سادات ارجا
 بدو لا خولس نهانی که از تنها بگذرد و خا به شیرازی

خلوت کردید در انجا **خلوت** چو کوی دست تربت **خلوت**
 و محسن است حیا و مایه صفات که اگر محض باشد
 و اگر خیال دنیا باشد مذموم و مقدوح است حاصل که
 با خدا باید بود و از غیر خدا اجتناب باید نمود کامل
 در کعبه و در عارف کامل **کعبه** کردید و نشان نیاید
 چون بر همه جا جمال **خلوت** خواهی در کعبه کوی ای در
 وقت و فرصت نیر در که راست میرود چون متن
 که از سرعت میرود ولی سرعت حرکت او پوشیده
 و چنان تصور کنند که بجای خود ایستاده و بگذرد وقت
 و فرصت را می پندارند که دوامی خواهد داشت چون
 وقتی نمایند بسیار رود که راست پس برانی را بایستیم
 دانست و عبادت برود و کارشعول باید بود حضرت
 ما فاضل ماضی و سیاسیک فاین **قلم** فاقتم انهم صمد العبد
 وقت عوض ندارد و این چربی بطری برای صفت پرسی

کار آمد و در بغداد آمداری رسا که بفرمود ابرسی نوبت کار در کرا
 ان تبار فرصت طلب کردن فرصت صادمه شکافدن و کار
 و بریدن حال فرصت بعل ای خرق از دنیا لشکر افروخت
 قطعه و انفرادی که قطع به قصد و فرصت انقضای وقتها
وقال علیه السلام فان عطينا و الا کسنا عجا
 الابل وان طال السرى **شرح متن** فهد من لطيف الكلام
 و معناه انا ان لم نعط حنا اذ لا و و ذکاک الردیف یک
 عجر لبعیر کالعبد و الا سیر و من یجری مجرهما یعنی این کل الطیف
 و نحن یصح حضرت سلام الله علیه باین منی شریف است
 اگر داده شویم حق خود باشم خوار و محقر این تاویل از این
 که سوار بر مرکب شخصی سوار واقع شود بر سر شتر نشاند
 که در میان زین چهار شتر جای نداده در ترک بازو شفت
 و مانند کسی که جاری شده باشد بنزد و مرتبه عید و پیر از مردم
 بی بضاعت و فقیر **شرح** الذل الضم و التثبید و التثبید

با کسر خواری حنارت که ضمه غرغرت باشد يقال قد ذل
 ذلا و ذله و ذله ذلیل ای حقیر و هم ذلا و ذله و ذله ذلیل
 ای حقیر و حقیر او ایضا است ذله و ذل ای خضع یعنی لنا علی اناس
 حق و هو الولای و فرض اطاع فان عطينا حنا ذکک و الا کسنا
 و ان معنا حنا کسنا اعجاز الابل می کسنا کسنا کسنا کسنا
 فی الضیم و الضیم فی الله اخیه جمل و هینا استعاره ایضا عن کل
 اشد من الضیم صعبا شاقا صابرین علی ذکک و ان طالت شدة
 و یجوز ان یبدا اعجاز الابل آخر عن تبتة و تقدم غیر علی یعنی
 قد سنا کما هو حنا قد سنا و ان اخرا عن بقایا خیر من کل علی
 اعجاز الابل تقدم علی غیر محمول علی طرا اخرا و صبرا و ان طالت
 الایام قال اتبعی اعجاز الابل اخیر ما جمیع محمزه و هو مرکب شاق
 و معناه ان معنا حنا کسنا کسنا کسنا صابرین علی و قال صاحب التبیان
 لم یرد علی علیه السلام کوب بشدة و کله ضرب اعجاز الابل مشددا
 تقدم غیر علی و اخرا عن اتقی الذی کان اذله فی قول قد سنا

تقد من و ان چنان صبرنا علی الاشرف ای صبرنا علی رکوع عجبها
 و ان طالت الایام السری ای سیر الیل ای الشفق انجا کانت
 ارکال شقت است میفرماید ما را از مرتبه ولایت و بکار آوردن
 طاعت برانیزدم حتی است اگر اعطای نماید ما را حق را یعنی اگر
 حق را بدهند و ادانگند و الا اگر منع نمایند سوار شویم ترک شتر
 کنایه ازین است که سوار ی ترک شتر خاصه شرف بسیار است
 و شق اردنی کمال شقت صبر کنیم اگر چه طول کشد و راست
 و شب روی من شب روی بار کنایه از صبر شقت زیاد است
 اگر چه صبر در تحمل و رضا اخلاص پسندیده و مخصوص ما
 و او یا علیهم السلام است ولی در نیت مقصود خود حضرت علی
 در این مثال صبر بعض نباشد چه در اعراب مردم باندیشین اشباح
 و در ساری قله هم اتفاق می افتد بر شتر بر نه سوار شوند یعنی
 این قسم سوار ی شتر را شق جلالت و یک نوع اظهار میدهند
 و در سوار ی شتر بر نه لابد بایستی بر بالای دم شتر قرار گرفت

زیر که

زیر که غیر از شقا قرار یافتن بحسب ظاهر صعوبت دارد اما در این
 قله کمره درشت نیاید که اکنون نیز بقصد ی شتر دارا این قسم
 سوار ی شتر نه است و موقع تحسین میفرماید در واقع این شتر
 که حق را را بانه ند صبر کنیم فی الواقع لذت تحمل این صبر است
 به دل و مقصود بالاتر است و این فرمایش مبارک در موقع
 مو عطف و ارشاد واقع شده یعنی ای مردم در مکاره دنیا بجز
 صبر بیشه که اگر حق عظیم از شما فوت شود و تمام متی شما بجز
 فنا باشد شقی ندانید بلکه بفر خود شمارید و نیستی شکر کنید که در دنیا
 حساب زیر بار نیستید و این چند روز نعمت عاجله دنیا از دست
 جاوید شمارا باز نماند پس ضرر بزرگ است که نعمت صبر بفری
 و چهری را نماند منی نعل با کز که همین است کما قال الرومی
 گفت درویشی بدرویشی که تو چون بدیدی حضرت حق را که
 گفت چون دیدم اقبال با کرم خفته اش را مثل
 دیدم از سوی چپ او آمدن سوئی است راست جوفش گری

بر یارش پس جهان سوزش سوزی است راست جوی سرج
 سوزی آن تش کروی برده بهر آن کور کروی و شاد است
 یک نعل بار کوز به بخت پیش پای پرستی و نیک بخت
 هر که در آتش می رفت و شربت ارمیان آب بر یکدسته
 چون خلیل حق اگر فتنه زده آتش آب است و تو پروا
 جان پروانه می دارد کای در میانه بهرام پرچم
 تا بجای سوزید ز آتش فانی کوری چشم دول و محرمان
 برین آرد رحم جابل از رضی صبح او رحم آدم از دانشی
 خاصه این آتش که جان آهات کار پروانه نمکس کار است
 او بخت نور و در ناری شود دل بخت ناز و در نوری
 چنین لعب آمد از حلیل تا سستی گیت از آل
وقال علیه السلام من بطار به عمله لم یسرح به شریح
 در شرح مرحوم عافیه لم یسرح به موم شده و بطور
 می میکند کسی که کامل سازد او را کردار او تیز و کند و ادا

نیکیها

نیکیهای که صده باشد در مقام افکار و از عدم هر غایت
 یسی هر که نباشد او را عمل نیکی که رخص مرتبه او کند و نصب در
 پس متاخر شود بسبب این از محاسن تا شری که تعدا و غنایند
 او را در مقام مفاخرت و در روای سبب واقع شده یعنی تند
 سازد او را بلکه در عقب اندازد او را نسبت با و اجداد و زکات
 مستوی این قیل مرحوم عافیه از فرمایش حضرت که در دیوان
 اندلس من جد التمثال کفایه اوجسم آدم و احم حوا
 هم میفرماید کن ابن من است و کتب با یکت محمود و حسن
 در قرآن مجید میفرماید ان اگر کم عند الله تعالی من ایمان هر
 کس است نداشتی در حدیث قدسی میفرماید انما خلقت انسا
 لمن عسی الله و لو کان سیه اقربا و ابنة لمن طاع الله
 و لو کان عبدا حبشیه ان ای پر کب هر گوش رینهار و زبانه
 پهن بود مرد را بها **قال علیه السلام** من کفارت
 الذنوب اعطاه الله الوف و تنقیص عن المکروب

شرح نشاء زهد و ورع و ایمان و حدیثی است که از کفار می آید
چون کسی را که این تذکره باشد خدا را خوشنود و چون کسی را
بجای خود دارد خدا و متعالی بر خیزد و دنیا و آخرت را با و عطا فرماید
اینست که میفرماید از کفار ای کسانی که بزرگایان نمودند
در حق شخص محزون و مظلوم است خوشحال بودن خوشحال
در موقع شقت و سختی روزگار تسخیر فراموش کردل و خوشحال
و شستن چون تفریح تعالی نفع انده تعالی ای فرح که بکشت
قال علیه السلام یا آدم اذ رايت ربك سبحانه
عليك نعمة وانت تعصيه فاخذه شرح میفرماید ای سر آدم
چون دیدی پروردگار خود را سبحانه و تعالی که تبارک و تعالی
و بی دردی میداد بر تو نعمتهای خود را و تو عصیت و از اینک
پس در این صورت تبرس او در تبارع نعمت سعدی میگوید
هر نفسی که فرمود مرود مدهیات و چون بر می آمد مفرح
پس در هر نفسی و نعمت موجود است و بر هر نفسی که بر می

از دست و زبان که بر آید که عهده شکرش بر آید پس بعد از آن
نعمتهای او را جل شانه و عظم سلطانیه شکر بخانیاوری بکلیه
و روزی اسحق حاجی خداست و از خان قادر خاقلی بید تریه
قال علی السلام ما ضمرا حد شیئا الا اخر فی قللت
لسانه و صححات و وجهه شرح نوشید کسی چرخ را آید
آشکار شد در گفتاری اختیار زبان او و سخنانی که بناگاه
از و صادر میشود و در اطراف روی او معلوم میگردد یعنی
از فرج و تاسف آنچه در دل پوشیده از نکات کلمه و صفت
کونه و روی پیدا آید کما قال الله تبارک و تعالی و سیما
فی وجوههم من اثر السجود و حق چو سیما را معرفت جواب
چشم عارف سوئی سیما باشد و رنگ روغما آید چون چرخ
از رخسار آید که بانگ خوش و بانگ هر چرخ رسد و خبر
آیدانی بانگ خراز بانگ در گفت پنجه تیر کمان
در مخفی لدی طی لسان و رنگ روی سرخ دارد و

رنگ روی زرد و آرد و کرم و کرمی یا زین است که قرار است
و عمل ارکانی برین از قصد تن جانی میشود و اگر بدن
تصدق جانی باشد همیشه راست که بظاهر اثر دارد
مثلا اگر کسی بقیه و از روی خدمت کلمه شهادت را زین
جاری کند بصورت ظاهر هر سالان ملاقات او باک است
و اگر با رکان و جوارح و اعضا آن قانون پاک مصطفی را
بجای آورد هم اعمال آن شخص منسوب بسلام و پاک شود
و اگر این بود باشد نمود باشد باطن کسی دل کسی صدق
بصحت اسلام نیارد یعنی داعی غیر معصوم و ارس
که چون خلوت گیرند ان کار دیگر میکنند در نیت
باطن حسن شخصی که نیت و محبت منی شخص و پاک است
این نجات ظاهر از آنی رود و ان نجات باطن او بود
که آنکه کلمه توحید در اینجا هم اثری که جذب توحید که
بهر وحدت بسیار وسیع است مردار را و پاک نماید

پاک می نماید جدا از مطبخ پرورش و غذا که سلاطین
جدا از غیر من صحرا می دین که بود هر من او را چه
جدا از اعمی سمری غمی که بود زوخت دریا شبنمی
احاصل غیر از محبت الله در دل جای دادن خطا
که از فلات لسان و صححات وجه بشکار شود و مظهر
همکه توحید بر هر چه غرق سنی آن بت است **فان**
علیه السلام اش بد آنکاشی یک **شرح** در این
عبارت موجه از بد صفت شتاق است که اش
و ماشی هر دو از یک باخذ و ارشی شتغذ چاکند
در مثال این صفت و بقای آن حضرت گفته **سر**
بقیت بقا را اله هر که کف الله و نهاده عالم بر تیر شل
میفرماید بر و بر و صبر و صبر کن برض آنچه ناکو است تو
چیزی که را در رفت با تو منی از درد دانی که داری ای صبر
علی الدار اینجا مقصود را را می در دو پنهان در

آنچه دیده و شنیده شده در دای بسیار بزرگ از حضرت
 و نهان داشتن و پند آمد که معاصی شخصی فضل الهی
 علاج شده و در دای مختصر از یاد ری جمع این است
 و شریعت موجب بلا آمد و احادیث و کلمات بزرگان
 در اثبات این معنی است گفت نمیکرد هر که سر نهفت زود باشد
 با مراد خوش خفت و احاطه حاصل خود را منسوب بدردی
 و شستن کانه اشکری از حضرت خلاق دود است و این
 اشکری ملالت دارد باین چه استخمول را چه و اشهره
 اگر چه معانی دیگر هم دارد خالی از غرض نیست که در این
 صوریه سر پوشیدن در دای شکلات عیدانه است که باین
 عبرت و شکر معاصی امراض و مسمومیه خواهد بود و میاید که
 مراد از در در عشق الهی شده که این در در در دنیا و
 اولیا پندیده است و خوف ازین در در خلاص
 در دست طلب خرد با غیث و اهل دل بر در کوفه و احوال

قال علیه السلام فضل الزهد اخفاء الزهد شرح
 در عبادات و اعمال ناشایسته و کفر است که عبادت مخصوص
 بحضرت احدیت باشد و آنحضرت قدس است اسما و
 اسرار و خیات را دامت برحق در عبادات بخفا
 عمل شود البته در حضرت باری عز است قبول آید و از
 شواهد ربی ریاد و ربابه احداث است مع المناجاة
 صمد کافی الممانی جمع و شنیده در یوهان عالم هر و خفا
 این است که میفرماید بالاترین یداری نهان در این
وقال علیه السلام اذ انکنت فی اوبار و التوفی قال
 فاما السری الملقی شرح میفرماید وقتی که در اوبار هستی
 مرکب تو رجب تقدیر و اقبال است پس سرع میکند
 این القای بی رود کار را بسیار راحت کند رت
 و اقبال هم اینقدر رطبی است که بطور گنایه مثلا اگر
 مرکب بود در و کار اقبال باشد محو وقت نخواهی مرد که

که سحوت اقبال نخواهی دید ای است که صبر و بار را
 فضل عبادات شمارند **و قال علیه السلام** بخندند
 فواسه که ستر حتی گانه قد غفر **شرح** میرماید بر پیر کنیده
 تریه از خلاف شرع و خلاف رضای خدا قسم خدا
 که میوشت آن معصیت را تا مثل اینکه محصل مرید شود
 بطور گنایه اشاره باین است که رسیدن از معصیت
 موجب پوشیده شدن و عطران آنت ای نموده ضد حق
 در فعل و درس در میان شکر او بی ترس خبر و جود شکر او
 در دفاق **مرزا** اکنون بطنین از نفاق **مرکز** کوبید جسم را کورا
 در چشم از تو بر آرد صد مار و ربه ندان کویا و نماند
 پس بینی تو ز دندان کوشمال **بار** کن طرب اسحوا ان الطل
 تا بینی شکر حق را عمل **چونکه** جان جان هر صفت
 دشمنی با جان جان است **ایکس** **الحمد** لله تعالی خداوند بزرگوار
 با این قدرت و عظمت بر وجه روف است که شب و روز

و هر ساعت و هر دقیقه انواع معاصی عباد را می بیند
 و می بیند عجب غفارت است تعالی شانه لبر
و سل علیه السلام عن الامان **قال** الامان
 علی اربع دعائم علی الصبر و التقوی و العدل و التحمل
 و الصبر منها علی اربع شعب علی الشوق و الشفق
 و الزهد و الترقی فمن شاق الی اجمعه سلام
 الشوات و من شفق من النار فجنب المحرمات و
 زهد فی الدنیا استهان بالمصیبات و من ارتقب الموت
 سارع الی الخیرات و التقی منها علی اربع شعب **تجلی**
 لفظه و تاویل الحکم و موعظه لبره و سنده الاولین فمن
 تبصر فی لفظه تبیت له الحکم و من سب له الحکم عرف لبره
 و من عرف لبره کما کان فی الاولین و العدل منها
 علی اربع شعب علی غایت الفهم و غور العلم و زهد الحکم
 و راسخه الحکم فمن فهم علم غور العلم و من علم غور العلم

صد عن شرایع الحکم و من علم لم یضطر فی امره و عاشر فی البیان
 و اجماع منها علی اربع شعب علی ان مر بالمعروف و النبی عن المنکر
 و الصدق فی المواطن و مشان الفاسقین فمن امر بالمعروف شد
 ظهور المؤمنین و من نهي عن المنکر ارغم النوف الما فقیه و من صدق
 فی المواطن قضی علیه و من شئ الفاسقین غضب الله غضباً لیه
 و ارضا یوم القیمه **شرح** سلات کلام مبارک و حلاوت
 فرمایش مطلع بدرجایت که در عرض شرح تفسیر بیان بیان را
 جز پاری خود آنحضرت صلوات الله و سلامه علیه یا رای حرکت
 ولی رهنمای روحانیت این فرمایشات توه تحریر و تقریر نخواهد
 اکنون که این زده پندار بان شرافت و سعادت و اقهار باطل
 برای تسهیل اطلاع اولامبضی از لغات آن با عرض میدارد بعد از
 لغت سازی از ترجمه تفسیر عرض شود الدعامة بالکسر دیر که خانه
 یعنی عمود بیت و غده البض دیر که باغ را گویند مانند عمود الکرم و
 مرد بزرگ شریف مثل سید جمده و عم و دعائم و یقال الدعامة

و دعامة القوم سید هم الزید بضم اعراض کردن از دنیا عیال
 الزید ضد الرغبة تقول زید فیه و زید عدا ای عرض فیه و عدا
 الترقب انتظار مانند ترصد اسلام بالفتح و البصر جلد رقی را گویند
 که طفل در شکم مادر جوف آنت جمده اسلام و زید یعنی الزل
 لغات بطرف ولد بنان شیده و بطرف ولد سائر حیوانات
 سلا گویند و در این فرمایش بطور استعاره استعمال شده و در
 ارباب فصاحت و بلاغت نیکو ضعی است در لغت عاریه چرا
 و در اصطلاح اهل ادب استعاره است که لفظی را از معنی خود
 خارج کرده و معنی دیگر بایم آن در سبک نظم کشند تا برجست
 کلام آید مثل این هرات که خانه زاد تقی بن محمد شمس است
 بطور دعاء عرضه دارد که آفتاب سعادت رو در افروز و نوا
 دولت همانون تابنده و پاینده باد انچه هم علایت اینکند این
 بعضی آنرا شمس محو ط میدارد یا ستاره این سلا معنی خط است
 البصیر تامل کردن البصیر البصره نمودن و پسند کردن و بصیر

و بصرفه رفتن بصیر معنی تعلیم می آید و دیگر گویند که بی استاز
 که تمام دنیا را احاطه کرده و یقال بصیر تعریفه الاضاح
 العبر بالفتح سینه خسته کردن است که چشم بخفتن و آزار
 یا جایی دیگر عبور کردن از رسیدن چرخها چیزی یافتن و فکر کردن
یقال عبرت الکتاب عبره اذ تدبرته فی تفکک و لم ترع به صیغه
 و عبره الرویه فسر ما به کتب و عبر ما ایضا بصیر عبرت النهر
 عبره و عبورا و عبر الرجل المرءه و العیس من باب طرب
 جری معه و لغت عابر و استعبرت هینه ایضا و العبران
 البانی و عبر النهر لوزن عدد شطه و جانبیه و من عبر الوادی
 ای شاطی الوادی و عبر عن فلان اذا حکم عنه و لسان تعبیر عانی
 و لیسر ما میر علیه من البینه و فطره و نه عابر سئل ای بطریق
 و عبرات استند بالضم و تشدید نوعی از خرمای مدینه است
 و در طریق حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم
 جمعی یقال سن الرجل الهده و حسن نعتها و منه الوجوه

العور فرد رفتن و تحقیق نمودن و کوه دال و نهایت یقال غور
 قعره و نهایت و غار المار لغور غورا و غارت هینه غورا
 ای دخلت فی الرکس غارت الشمس غیار ای غربت و
 غار النهار غور ای استخضره و مار غور غای غار غور
 فهو غایر و بابه یقال غار المار ای غفل فی الارض و حل
 و الغور ایضا المظلم من الارض و الغور ایان الغور
 استغارت القرطای تورمت و غار علی العدو ای عدا
 الزهره بالضم سفیدی و از قبایل قریش یک قبیله یقال
 زهرت النار ای اضارت من باب فتح و از هر ما غیر
 الرسخ و الرسوخ محکم شدن و قرار یافتن و ثابت بودن
یقال رسخ الشی ای ثبت و کل ثابت رسخ من باب فتح
 و منه الرسوخون فی العلم ای الذین رسخ علمهم و نامهم
 و ثبت کما رسخ الخمل فی لبناته و قبل معناه المداکره
 بالعلم لان المداکره لا تكون الا بالرسوخ و الحی فطه

حاصل کلام آنکه از حضرت آمده العالم ایر المؤمنین علی بن
صلوات و سلام علیه پرسیدند آیا ایمان که چهار است ایمان
 پس فرمود آنحضرت که ایمان منوط بر چهار ستون است یعنی
 این چهار چیز ارکان اربعه ایمان باشد که هر یک از این چهار
ناقص باشد بناقص در ایمان ناقص شود پس این چهار ستون
صبر است یقین است عدل است جهاد است و صبر از چهار
هم بر چهار شعبه است بر شوق و ترس بر و انتظار پس
ارکان اربعه صبر معلوم شد هر یک از اینها ناقص است
نقص در ان صبر خواهد بود پس کسی که شاق بیش باشد
حضرت احدیت باشد محموله است از شهوات و حوائی
دیگر که شخص شاق بجز خدا نیخواهد و شهوات و حوائی باشد
و کراهی بکسی که ترسد از آتش جہنم یا از آتش دوری
از حق اخراج جود از چیز های حرام بدان و سایر اعضا
و جوارح او بجز رضای خدا حلال نشد و کسی که را بها

و عراض

و اعراض کند از دنیا قبول خدای میکند اصیبت های آورد
یعنی صبر در مصائب آلام و شد و خزیداری و دلها مقاومت
که بنتجه و غرض و اقتضات و کسی که ترقب و مطمئن گردد
یعنی مرگ را در و غ نداند می شاید ببوی خیرات یعنی عجله
در کار های نیکی کردن و یقین کند کی از اعمال اربعه ایمان
بر چهار شعبه شود بر تعلم نمودن فطانت و زیرکی یعنی کسی
و فطن و در مرگ نباشد مرد بله لی فطانت قابل تحصیل نشد
نمیشود بر تأویل و تفسیر نمودن کلمات و بر عقله که بجو
فکر در راه خدا باشد و بر اخذ سیرت ایمان کسی که تعلیم
فطانت و ارد اشکار میشود مرد و احکمت و کسی که اشکار
مرد و احکمت می شناسد فکر راه خدا و کسی که شناخت
فکر راه خدا را پس مثل این است که بوده باشد در مرد پایا
از عبادت نی توان است چون توان موسی کلمه است
و اما اگر کسی الثالث من ارکان الاربعه الاینه عدل

و عدل از آنها بر چهار شعبات بر آنکه غرض بای فهم کند نبی خدا
بدون فهم نمیشود و آنکه بقدر علم رود که بی علم هم عدالت اقتضای
و بر روشنی حکمتهاست که چون شخص عادل را حکمتها و نکات علیها
روشن باشد عدالت او کامل آید و بر ثبات و شستن حاکم حاکم
از فهم و علم و حکمت و علم چاره نیست پس کسی که فهم کرده باشد
بقدر علم و حکمت که داناشد بقدر علم صادر آید از او پسندیده حکمتها
و کسی که حکم کرده باشد از او نمیکنند در کار خود و معاش میکند و در کار
خوب و پسندیده و جهاد از آنها بر چهار شعبه است بر امر معروف
و نهی از منکر و راستی در موقع خود راستی و بعضی اهل فن
پس کسی که امر معروف کند قوی میشود و دشمنهای مؤمنین و
نهی از منکر کند قهر و غضب کرده و مالیده است و با غمهای
اهل ففاق را و کسی که صدق نماید بجای خود او میشود چنان
که راست و کسی که غضب کرد اهل ففاق را و آن غضب
محصنه باشد از روی هوا خدا هم غضب می کند باری او

و شرح میکند برای او گنایه از این است که سرخ روی و غریبی
و جوش و میکند او را روز قیامت و پوشیده نیست که تمام
این شعب مذکور در هر کجا داده شود ایمان کامل است بلکه
در ادای هر یک علیحدہ بجز باید رعایت صورت و موی
مثلا صورت امر معروف که از شعب جهاد مرقوم شده
اینست که شخص دیگری را بکارهای شرعی نیکو و پسندیده و او را
امامی امر معروف است که او را شخص خود را بصحبا
را قهر و دارد که تا ای طور نشود آن نمیشود و بکند از وی
از منکر او را بستی شخص خود را از کارهای ناشایسته و او را
بیدار آن دیگران را و بچسب است سایر شعب و دعای حاکم
جهاد را هم دو قسم فرموده اند که جهاد کبر جهاد نفس
پس تریه نفس در کلیه اعمال خصل است تا او نباشد و شود
ذات ایافته از بستی بخش کی تواند که شود کسی بخش
قال علیه السلام کفر علی اربع دعائم علی التعمق

و التنازع و الزیغ و الشقاق فمن تمق لم یبالی التمس
 کثر نزله باجمل ام عماره عن الحق و من زاعغ ساءت عذابه
 و حنت عذبه اسید و سکر سکر الضلاله و من شاق و عثر
 علیه طرقة و عضل علیه امره و ضاق علیه مخرجه و الشک علی
 شعب علی التماری و الهول و التردد و الاشد من حمل
 دید نام صبح یلده و من باله من یدیه یخص علی عصبه من
 تردد فی الرب طرقة سائب شیطین و من یستسلم لملک
 و الا حسه و یک فیما و بعد فکلام ترکنا ذکره خوف
 و اخروج عن الغرض المقصود فیهذا الکتاب **شرح**
 التمس فر و فتن خود را غریق خیالی داشتن استحق در
 کردن و زیاده استقصا نموده طلب دانا کی کردن التنازع
 خصومت کردن يقال التنازع التجارب الزیغ و الزیغ
 و الزیغان خم شدن مانند میل زاعغ زیغ ای مال
 من باب باع و زاعت الشمس ای مالت و راع الهی

و از اخذ عن الطریق ای مال الشقاق شکاف و عذوبه
 محالفت کردن العمد بالفتح و تشدید جاریه که مذکر است
 غلام و بنام عمر گویند و مرض جرب و کراهم گویند که
 مخصوص است و عمد بالضم و التشدید آن کرمی و قروح
 گویند که بشرد چار شود و عماره بضم مانند عمار فی غری
 لیس علیه سرج در ویش حضرت بهستعاره از صعوبت
 و دشواری کنایه بشود المرید بالکسر و فتح الیاد قدیم
 بمعنی شک که صدیقین باشد جمعه مرایا و منه قوله تعالی
 فلا تک فی مرتبه ای فی شک و التمرار فی الشیء تشفی
 و کذا التماری الهول بمعنی الخوف جمعه احوال يقال
 الهول المحافه باله الشیء اخذه من باب قال باله یهوی
 ای فرغنی و مکان هول ای مخوف و کذا مکان الهول
 فاهمال ای اخذه ففرع التردد در بیان و چر تردید
 الا سلام مطیع و معاد شدن بحجر اسود و منی و حله

و بوسیدن یقال استلم استلم ایستاده اما با قلبه او باید
 المار بالکسر بکلام دیگری اعتراض کردن و مجادله نمودن
 و در لفظ یا معنی کلام دیگری ایراد کردن یقال الم را دی
 عارضه دیدن داب و خوی است انکوص بالضم
 و انکصان بعقب برشتن یقال نکص الرجل ای رجعه
 و بابه دخل و جلس و نکص عنه ای اعرض و طابردار
 وضع القدم علی الشئ انکب بالضم پیش روی کردن
 جمیع سناک و قل اننا یک یقولون و لا یفعلون
 الا طاله طول دادن دراز کردن چون لغت می باشد
 مبارک آنکه لازم بود عرض شد هم از حاصل کلام
 عرضه دارد حضرت علیه اسلام میفرماید کفر هم چنان
 ستون قرار دارد بر فرو رفتن در طلب از هر جهت
 که دقت در طلب نشانه کفر است گنایه ازین است
 که شخص نباید روزی را از جهل و اکتساب بدو

که چنان

که انما و اولیای عظام علیهم السلام در تحصیل دین کمال
 مجاهده و در کسب رزق در نهایت توکل باشد در کلام
 الله محمد میفرماید ومن توکل علی الله فهو حسبه و هم
 و علی الله فلیتوکل المؤمنون منقول است که حضرت
 رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم هر شب در خواب
 خواب این دعا را میخواند اللهم انک نفسی الیک
 و فوضت امری الیک و التجأت طهری الیک دوم
 از ارکان اربعه کفر تاراج و خصوصت کردن با کفر است
 مضرات این نبرد می و تنگی از بیان باشد که خصوصت
 در دنیا بعضی را از کار و کسب معاش و تحصیل ضایع
 باز می دارد و آخرت را نیز تضییع مینماید که از برای
 ضرر رسانیدن دشمن مایات شرعیه را و امور
 میسر در سبب میل کردن یعنی مایل شدن به خطی
 و لغوش ظاهریه و اتمه دنیوی یا غیر از حد هر چه

غفل از سرخ و زرد و در پند پرچ و زردی که
 لایق مرد است است که خونین چهره زرد است چهارم
 مقصود مخالفت با اوامر و نواهی شرعی و مخالفت
 با احکام الهی است این چهار فقره نیز هر یک موجب آزار
 پس کسی که فرود شد در طلب از معاصی و غفلت خود را
 و بسیاری نخواهد داشت و توبه نمکند سوی حق که کسی را
 زیاد شد بجهالت و نادانی دائمی شد کوری او از حق
 یعنی حق را نشاند و کسی که باطل شد بجهت بی زردی
 خوب دیده شود و خوبی به که جبهت الهی یعنی بصیرت
 مستی ضلالت و گمراهی که در حضرت و حضرت خود است
 نکند ارد و کسی که خلاف کرد دشوار شد راههای او
 و مشکل آمد بر او کار او و مشک شد بر او مخرج او و بخت
 عدم علم و بردباری او که خلاف رضای خدا و خلاف
 سبب خیر حضرت رسول است موجب این عیب است

و سنگ

و سنگ نیز چهار شعبه است بر تباری جدال در حق و صواب
 چیزی که هیچ بر جدال لازم نباشد و بر خوف و تردید
 در کارهای دینی مراد است که از غیر خدا خوف نباید
 و در اعمال دینی نیز تردید نباید بود و بقا شدن معنی
 راضی شدن و تسلیم شدن بخلاف انزال است کسی
 که جدال داب خود ساخت صبح شود شب ظلمانی
 یعنی چون جدال باشد حق را تمیزند هر دو کسی که ترساند او
 ترسهای که در نظر او است بارت کند بر پاشنه های او
 کنایه ازین است که کار دنیا و آخرت او مشرف است
 و کسی که تردد کرد آن تردد مورث آن شد که زیر پای
 شیاطین ماند و سمهای شیاطین با بود و ناچرخش دارد
 کنایه ازین است که تردد و سنگ گرفتاری بسیار
 شیاطین کسی که راضی شد بخلاف انزال است سنگ
 در دنیا و آخرت با انواع مشقت ببدین هم کلام است

کلمات دیگر را ترک کردیم و ذکر آنها نمودیم با حذر از طبع
 در این موقع دو کلمات دارد یکی عظمی و کلمات
 عالی نظام را دلال میکند که در علم و عمل هر کس با کمال
 رفتار نماید تسفی شود در دنیا و آخرت از هر علم و عملی
 یعنی از همه کلمات بهتر و مفید تر است و دیگر این است
 طایبان صادق موافق که از طول کلام و بهم طول
 حساب جویند طول کلام موجب جداع مسود و هم
 تحلیل مطالب نماید و طول آوردن می از حق دارد
 سخن و مشغول بسیار دیا که معلوم شود اگر قصد آگاهی
 و مختصر نیست قسم ایمان که هر را پیش از اینها
 میفرمود بهیچ قدر علم آرد از آموزش کافی داشته
 بقیه هر چه باشد توفیقات سبحانی جل شانه راجع
 که بوجه انبات حسنه و لطائف قیاسات علمیه از
 شناسند نعم اقل باقی این کتب آید بی بیان

در درو

در درون همه که دارد نور جان **احمال** آنچه از
 فریادت مبارک حضرت علیه السلام مفهوم می آید
 بیت فقر عبارت است از ایمان و معنی صفت
 عبارت میشود از فقر که بر دست فقره را اسباب
 تسهیل ضبط عبارت بکارش می رود **مهر**
علامه ایمان صبر یقین عدل جهاد شوق
 شوق ربه ترقی تبصره بطنه تا اول حکمه عظمی
 شانه آید پس عاقل انهم غور العلم زهره الحکم رسا
 احکم الامر بالمعروف والنهی عن المنکر والصدق
 فی الموکلن و نشان انما یقین و معنی هر یک را اینجا
 معلوم است که حاجت باطن نیست **مهر**
علامه است که تمییز تارغ زین شفاق تباری
 بول تردد استلام جل سکر ضلالت اشکال شک
 عدم التمزاعراض عن الحق اعان الهوی انقیاد نفس

کثرت الامل غراض الدنویة ^{۱۹} مقاصد الآخرة ^{۲۰} قال
 علیه السلام فاعل الخیر خیر منه و فاعل الشر شر منه ^{۲۱} شرح
 میفرماید بجا آورنده خیر بهتر از خود حشرات الخیر بالفتح بمعنی
 کرم و مال مجبور و رفته قوله تعالی ان ترک خیرا ای مان و قوله
 خیرت یا رجل ای جنت و انت غایرای محسن و غایرا لک
 و با به باع در این صورت کنایه از آنست که عمل کردن بخیر
 و بذل مال در راه خدا از خود مال بهتر است و از آن لداری
 بیشتر لذت میدهد و اشر ضد الخیر بالفتح و التثنی یعنی بخت
 یا واقع شدن در ذات و پیمبری جمیع شر در مقابل شرف
 یا حلا بفتح الراء و کسر النون شر او شر از او شر او
 بفتح الشین فی الحال و فلان شر اناس لا یقال
 اشر اناس لان فی لغة رومیة و قوم اشر او اشر او
 شر کرد و از یاد و قیل و حد اشر بگیم و ایام در جل شر
 بوزن نیکت ای کثیر اشر و اشره بکسر مقدار اشره

و همچنین است فعل زشت بجا آوردن از خود شر و شنی زشت
 بی ادب نهانه چو در او شست بکسر الشش در جمله فاق زد
 مانده از آسمان در بر سیه بی شر او مع و لی گفت شنید
 در میان قوم موسی کجند بی ادب گفتند که سیر و حد
 منقطع شد خوان مان از آسمان مان در پنج زرع و پل و در آسمان
 کما قال الله تبارک و تعالی فی سورة الانفال و اتقوا
 فتنه لا یصیبکم الذین ظلموا انکم خاصه یعنی ای مومنان
 پر بیز کنید از آن بلیه و عذاب که میرسد از شما مخصوص
 کبکی که ظلم کرده یعنی بجهت صابت بیکذا اعم از ظالم
 یا مظلوم و در حق قوم حضرت موسی علی نبینا و علینا
 برقمضای آیه شریفه و انزلنا علیکم المن و الکسوف
 از آسمان مانده میرسد کما قال تعالی شانه فی سورة
 و ظلمنا علیکم العظام و انزلنا علیکم المن و الکسوف
 کما طین سبک از قفا کم و ما ظلموا و لکن کان نقصانکم

در کلام الله مجید بر سبیل حکایه میفرماید واد قلتم ای
 بن نصر علی طعام واحد فادع لنا ربک ینخرجنا مما
 قمنا فی الارض من قبلها وقائما وفوهما وعد بها
 ووصلها قال تستبدلون الذی هو ادنی بالذی هو خیر
 اهلطوا مصر فانکم ما سألتم وضربت علیکم الذل و
 وابوا بغضب من الله ایات مبارکه بر بقوت و
 خضر امیر المؤمنین برمانی است با کبر فاعل شر از خود
 شر تر است که از طغیل او شر بود می آید مثل آنکه اردو
 قوم موسی ناشی شد و مضرات آن بعالی اصاب
 قال **طیلسلام** کس سمح و لا تکن میزداد کن
 و لا تکن متعززا سمح و السماع بخشدگی مانند جود سمح
 سمح با فتح فهما سماع و سماعه ای جاد و سمح لای
 اعطاء و رجل سمح و امراه سمحه بکون المیم ای سخی
 و قوم سمح و علی وزن فقهه ای جاد و نوه سماع

بکسر

با کسر و لیس مسمی السامد و سماعه ای تامل و سماعه
 اسهل المیزر بالضم کسی که سرف باشد یقال اذ
 فی الخرج اسرف و یذیر المال تفریطه و تفرقه از
 تقیر کم کردن و دشوار و مشکل شدن یقال قتر نه ای نقص و قری
 عیاله ای غیر میفرماید باشد بخشد و میباش اسراف کند
 که آن اسد لایحج المرفقین و محسن ان المیزرین کاوا
 من اخر ان الشیاطین اما جود و شش و ادای حق
 بموقع و مستحسن است و باشد اسان کننده و انداز
 و اندازد گذارنده و باشد مشکل کننده و سخت
 و مضایقه کننده که با سماع بکشد **وقال علی**
 اشرف النبی ترک المنی شرح ای خد اراکزین ملک
 که اصل این ملک را ویران است خیر یقینا با برتری
 علی شایان سلطانان دن شسته در اطن میان
 غایب از خارجی میان و سماع بستان او را و جاد

یک از خلق پنهان شود : بی حسرت غم زند بر شست
 بی پدید آمدن مردن شست : هم توشه و هم پوشک هم تخت
 هم تو یکو تخت باشی هم تخت : که تو یکو تختی و سلطان وقت
 تخت خیرت روزی تخت تر : تو بانی چون کدائی پسند
 دولت خود هم تو باش ای کسی : چون تو باشی تخت خود می
 پس تو که تختی ز خود کی کشی : تو خود کی کم شوی از حق
 چو که صین تو ترا شد ملک : ترک منی و آرزو تا موجب نزد
 بخدا و قرب حق است و تقرب بحق ان شرافت را دارد
 که در عین فقر و چغری در استقامت استغای خیر عالم
 پیا شد و این شرف غنی است که ترک آرزو و شهوات
 فایز شده ازین مکر کنایه حاصل نماید **و قال علیه السلام**
 من اسرع الی الناس بما کیر چون قافله ای را بعلوم **شرح**
 میفرماید کسی که بشاید صبی مردم بگری که آفردم که است و از
 میگوید آفردم نیز در او آنچه را نیکو کند گناید است از تعلیم

از کلمات عمل خاقل شو : کدام اگر کنم بروید خورج
 بگویند آنچه را نیکو کند می شود گناید از فقرین باشد که فقر
 کسی نماند که به نظر خواهد شد یا نه بی وقتی در حق مردم
 بد کردی آنها هم بد ترا میگویند و نیکو با طینان که بدتر
 آنها قانی بد کردن تو خواهد شد یا خیر چون نیکو شد
 خواهند گفت اسخاقل ان جنتم جسم لاکم دان اسلام
قال علیه السلام من طال لائل اسر **شرح**
 میفرماید کسی که در آید آرزو را بدید و کار عمل
 بی درازی آرزو تسلیم عمل نماند است چه شخصی
 که کار آرزو می شخصی شد از معبود خاقل می آمد و عین
 از حضرت معبود بد کاریت نعوذ بالله من الغفلة **قال علیه السلام**
 و قلیعه غد سیر الی الشام و اقلین الانبار فترطوا القیة
 بین بدیهه باذ الذی صسموه و قافله اخلق من نظم به امرنا
 فقال علیه السلام یا یقض بهذا امرکم و انکم لتشقون به علیکم

فی دنیا کم و تشقون فی اخر کم و ما خسرتموه و را آنها تعب
 و ارجح الله معهما الایمان من النار **شرح** ضرب سلام
 وقتی شریف فرمای ما خیر شام شده از دما قین مار که قریه و قیه
 در آن ملک است پاده در رکاب آنحضرت از برای توقیر و جلال
 آنحضرت میفرستند فرمود چست ای که کردید و باینجه وجه پاده
 پس عرض کردند این خلق و فریضه و خونی است که تعظیم کنیم
 امیران حاکمان خود را پس آنحضرت فرمود که فایده دینی بزرگ
 باین کار امیران شما و بدستی که شما بر آیه شریفه ای که
 بر نفسهای خود در دنیای خودتان و شقاوت حاصل کنید
 باین کار در آخرت خود زیرا که غیر از خدا تعظیم کرده اید و چه
 زیانت مشقی که متضرر عذاب هم باشد و چه سودمندیت
 آسایشی که باشد بآن ایمنی از آتش این فرمایشات حضرت
 علیه السلام شنید است در حق ارباب غفلت که زبان لا اله الا الله
 و بحسب کار و کردار عباد صیقل میخورند و در مخلوق انواع دارد

عبد الله بنی کوی الی اگر کار بکفارت بر سر عباد هم
 و اگر بکفارت بشود و سوخت جسم پس بفرموده است این
 ندارد و غیبا ایل ایمان از مخلوق هم چون شیخی بنده سکند
 که بده فیض اوست و بی خواست او و مشیت باله و فیض
 این شمار مناجات خالی از سبستی نیست در یادآوری نعم
 که چه خواج بس سخاوت کرد و چه هیچ آن که عطا می نمود
 او بکشید و تو سر چشید او بکشید و تو بال و قد
 او زرم داد و تو دوست رشاک او دستورم داد و تو عقل
 خواج نسیم داد و تو چشم قریر خواج نظم داد و تو طعمه پیر
 او و طیفه داد و تو عمر و حیات و عده هوش ارد عده و طیب
 او و نامم داد و تو چنین میا در وقت او و صد چون در
 زار را آن تست او در زخمه مان از آن تست ناس آتش
 آن سخا و رحم هم تو بگو که سخاوت میفرودش و این
 من مر او را قبله خودستم قبله زحل را نشا ختم

و قال عليه السلام لانه الحسن عليه السلام
 حفظ غنى اربعا واربعالا بضر كما علمت معهن ان
 الغنى عقل وكسبه الفقر الحقن اكرم احب جس خلق
 واو حش الوشه العجب بائى اياك ومصادقه الامت
 فانه يريد ان يفتك فيضرك وياك ومصادقه الخيل
 فانه يقعد عنك اخرج ما يكون اليه وياك ومصادقه
 الفاضل فانه يملك بالثقة وياك ومصادقه الكلد
 فانه كالسراب يقرب عليك ويبعد عليك القرب
شرح از وصاى اى حضرت است که در حق سزى کرد
 حضرت امام حسن عليه السلام مي فرمايد اى هر که
 و اين تصغير محبت است حفظ کن از من چهار خيز
 و چهار خيز است که ضرر ندارد ملاحظه امر مردم مي
 اثار گوارا در مکان ثانيا ته است که اربع
 اول از اربع کتب فضائل خلقه است و اربع

ارباب معامله نمودن با خلقان يا ائمه اولى ارباب
 اثبات است و دوى ارباب نفى پس ميباشند
 يا ائمه اربع اول هر خوب فداست و اربع ثانی هر
 و ضرر ندارد و اربع عمل کنى با اين دوا ربع که
 اربع اول ايت بدترى که بالاترین و اگر
 عقل است عداوت بصارى در مباحات مکوه
 الهى انرا که عقل دادى چه ندادى و اگر عقل
 ندادى چه دادى عقل سلطان قادر و مست
 ائمه سايه حدش است سايه باد است سايه
 سايه اردات کى حد است عقل سايه دودها
 و بالاترین فقيرى و چيزى حق است که حرف
 موجب تقصير معاش مدامى شود و بهتر است
 خوشحولى است و شيرين باني که شخص خلق
 خوشحولى و شيرين بان الحق محتاج محبت است

در سنه که ترا هر ترس و خونی صفت عجب و کبر خود
استحق جلوه بر آنکه این صفت برای ایمان و خیرت
مضرست دارد در دنیا نیز اغلب مخاطرات این صفت
جمل میشود اما چاره دیگر این است ای پسر که من
از صداقت و دوستی با الحق که احق هم خود را
باشد و هم دوستان او پس برستی که آن احق را بدانی
اینکه نفع برساند ترا پس ضرر برساند ترا و دور باش
از دوستی مردم من برستی که آن نخل شبنم از
دوستی نبودن با تو یعنی بر بخت و یاری تو در محتاج
چیزی که باشی محتاج بسوی او و دستار کنی از دوستی
بدکار پس برستی که او بفروشد ترا چیزی اندک را
قدر خود را نداند و بدکاری محو خود را ضایع
مدارد آنکه قدر خود را نداند البته قیمت ترا بم
نشانده و حساب کن از محبت با دروغ کوی

برستی

برستی که او مانند سراب است سراب اراضی بی
شور و زار است که آرد و بر نظر آب می آید مردم کذاب
نیز این حالت دارند نزدیک میکند آن کذاب بر خود
و دور گرداند بر تو نزدیک را میشود که مراد آرد و دور
نزدیک تو میگرداند اهل آرزو باشد و از نزدیکی
که تواند دور میازد خدا باشد که میفرماید اما قرب
الیکم من اجل البورید با این نزدیکی محالست و مصداق
شخص کذاب آدمی را از خدا چیزی دور می سازد
و در این فرمایش مبارک اگر چه خطاب بحضرت
مجتبی سلام الله علیه شده ولی این خطاب
مستطاب عمومی است چو ش بر آنکه سعادت
و توفیق باری کند و بدلول این فرمایشات
مطالع هر که در قرار نماید و از دنیا و آخرت
هر دو مند آید اللهم ارزقنا توفیق الطاعة و الا

وقال عليه السلام لا قربة بالنواقل اذا حضرت بها
 میفرماید نیست قرتی بنواقل و قری ضرر رساند بفرایض یعنی اگر
 که اعمال مستحبه شخص را از اعمال واجب بازدارد آن مستحبات
 موجب قربت و نزدیکی بخدا نیست یعنی چه در کار دنیا
 چه در عمل آخرت کار واجب را نباید ترک کرد و بی مستحبات
 نواقل و مستحبات و قری پسندیده و لایق است که در حق
 و امور وجهه نقص و قصوری باشد و الا هیچ استحباب
 نخواهد بود **قال عليه السلام** لسان العاقل و راء
 و قلب الاحق و راء لسانه و هذا من المعالي العجيبه
 و المراد به ان العاقل لا يطق لسانه الا بعد مشاورة الرء
 و موازنة الفكره و الاحق يسبق خدعات لسانه و فلتات
 كلامه مزاجه مكره و ما خضه رايه فكان لسان العاقل
 تابع لقلبه و كان قلب الاحق تابع لسانه و قد روي
 عليه السلام هذا المعنى بطريق آخر و هو قوله عليه السلام

قلب

قلب الاحق في فيه و لسان العاقل في قلبه و معناه
شرح میفرماید زبان مرد عاقل و راء قلب اوست و لسان
 بالفتح از پس حجاب است و راء هم ملک ای امام
 و يقال الورا و ولد الولد اینجا از معنی اخیر استعاره
 یعنی زبان مردمان ای خردمند است بکلید در کج حجاب
 که زبان و ولد یعنی نتیجه قلب شخص عاقل است
 آنچه زبان جاری نماید از افکار صائبه قلب عاقل
 که آنست عاقل بگوید نفصیه ذیت و قلب احق و راء
 یعنی ایضا آنچه زبان اوست باں طور که از کلمات
 گفتار زبانش حماقت او معلوم شود و قلب او هم گاه
 مشرودی اوست و این زبان و لسانه اظهار امت
 بلکه ان قلب نتیجه این کلمات مغروره احق است
 بعبارة اخرى و احق من لسان را راء دل خوانند
 احق آنچه میگوید یعنی فهمد زیرا که دل در هم سلیم کامل است

باز خبر می شود که در بعضی نسخ
 این کلمات را در جای دیگر
 نوشته اند و این نیز
 در بعضی نسخ دیده می شود

۹۴
 پس باید گفت زبان مشورت و تصدیق جان باشد
 بکار نیاید کانه لفظ مبارک است یک اسم شریف
 این اسم مبارک را موسی در مناجات میگوید ارا
 کوه طور نش میگوید و همین اسم شریف را یکدیگر می
 هزار بار در خانه میخوانند لب نامی می آرد برای
 در کینه و فرق است آن بصدق دل میگوید و
 همان لب نام میگوید حضرت خود میفرماید این اسم
 عجیب شریف است و در ادب این کلام است که شخص عاقل
 بکفر نمی آید و در زبان خود را که بعد از مشاوردن برای
 در دیت و موافقه و تصویبات فکر به معنی اینها نشاند
 عقل است عبرت کند ازین فرمایش و کفار خود را
 با عقل مشاورد فکر قرار میدهد و شخص احمق
 نسبت میکند خدافات و انداختن زبان و کلمات
 بی فکر و برابر گفتن و مراجع و مدخله فکر او در مناجات

رای

رای اندیشه او پس مثل این است که زبان عاقل
 تابع است مر قلب او را و هم مثل اینست که قلب احمق
 تابع است زبان او را و تحقیق روایت شده است حضرت علی
 این معنی لفظ دیگر و آن لفظ فرمایش آنحضرت است
 که میفرماید دل مرد احمق در زبان و دمان دست و زبان
 شخص عاقل در قلب او و معنی این هر دو مطلب یکی است
و قال علیه السلام بعض اصحابه فی عده عجلها جلا
 ما کان من شکواک خطا کسایت فان المرض لا اجتره
 و لکنه سحایسکات و یجهاحت الا وراق و اما الا
 فی القول باللسان و العمل بالایدهی اقدام و ان کسایت
 یخل بصدق النیه و السیرة الصالحة من یأمر عباد الله
 و اقول صدق علیه السلام ان المرض لا اجتره لانه
 یستحق علیه العوض لان العوض یستحق علی ما کان فی
 فصل الله تعالی بالبعد من الا لام و اما المرض و ما یجتره

و ابرو و الثواب يستحق على ما كان في مقابلة فعل العبد فيها
 فرق قد بين عليه السلام كما يقضيه على اثاره رايه العاصب
 شرح منجس يد حضرت عليه السلام مكي از صاحب خود در مرضي که
 مرض شده بود آن صحابه آن علت گردانید خداوند تبارک و تعالی
 آنچه باشد از چاری و نگارده و فرود رفتن از کفایت آن توپ چاری
 در آن نیست ولی آن چاری هرگز و می اندازد که آن با منی که چای
 نگارده کفایت آن باشد که میراث اعمال چون ترشیدن بر کفایت
 و جز این نیست که ابرو و مرد در کفار زبان است و کرد آبر و ستا و قد
 یعنی چیزی که برای شخص مستحق ابرو و مردی از زبان و دست و پا
 حاصل میکرد مثلاً زبان صمد و فرستاد و تعلقات حسنه از آن ظهور
 شخص مستحق ابرو و مردی مخصوص میدارد یا لغو باشد اگر کسی
 از زبان صادر آمد مستوجب مردی علیحده اگر کفر و حق و نبی
 و محیط و دست اگر در راه خدا انفاق کرد یا پایی کسی در راه خدا
 قدم رد مسجد رفت یا بوجه دیگر محضانه قدم رد مردی از راه

العیاذ بالله دست مردم آزاری نمود و با هوای نفس حرکت کرد
 باز ابرو و مردی جدا گانه داد میشود که در بطنی از بطون مسکن
 قرآنیه این مبارک لطیف لطیف و لطیف و لطیف و لطیف
 لطیف و لطیف و لطیف و لطیف باقی باشد که ابرو و مرد خوب برای
 مرد خوب است که زبان دست و پای آنها بر ضای خدا حرکت کرد
 و مرد و رشت و کفر و حق و بر برای کسی است که هوای نفس
 و کرد و رشت و رشت و تفاوت کفایت و ابرو زبان مسکن
 حق حیدر جسد آدمی و اندازد کاش از کار و گفت شیطان که ما
 کرد پس فعل خود و گفت آدم که گفت از فضل خود غافل
 و کرد او از ادب و کفر زبان کند بر خود و زبان بخورد بعد و کفایت
 آدم در توان مردم چون که تقدیر قضای من چون و قدر کرد
 گفت رسیدم ادب گفتم گفت من پاست شدم هر که از هر دست
 هر که از قدر و کفر و لطیف از هر که لطیف یا از خوش کن بخورد
 در استیاز ابرو زبان عجب شالی است که در کلام آمد محمد حکایت

فی سورة الان عراف قال بما اغویتمنی لا تعدن لهم صراطک المستقیم
 شیطان گفت بحق تو را که بار ما غویتمنی برای قسم
 و جائز است که بایسته هم باشد ای سببا غوا که لا تعدن
 تا نهی می کنی من لهم فی طریق التوحید الذی و انهم عن سبکها
 بان شنیدم با سواک این جبارت قوی و بواسطه صفت زکیه
 تکبر مردود آید شیء این مرد زبان او بود و آدم و حوا علیهما السلام
 قارینا خلق انفسنا بعد خلق عیسایان گفتند ای پروردگار
 ظلم کردیم با نفسهای خودمان او ان لم تقدرنا و ترجنا اگر
 نفرمائی و رحم کنی ما را قال انما فی ان لم تقدرنا سببا
 الا نوار الروحانیة شرف علینا و ترجنا با فاضلة المعارف تحقیق
 لکنون من انما سرین ای من الذین اتفقوا الاستعداد و الا
 و هو مادة السادة و البقا اگر چه در حقیقت بقضای قل کل
 خالق جمیع افعال حق است و لیکن رعایة لا رب بقضای صاحب
 من حین من اسد و اما صاحب من سیه من نفسک اسد

بحق سبحانه و تعالی نموده و سیه را بنفش کرد و بنحوت
 بر دین ادب زبانی او بشیر بلکه او را بسیار شد بدینا
 و تخرت رستگار آمد که من جبار با حسنه فله عشر اشیا لها
 حاصل اجز زبان معلوم شد و اجردت و پا هم که اتفاق
 بدست یا حرکت یا در راه خدا چه مرد ما دارد معلوم است که
 حاجت مثال ندارد و بدستی که خداوند سبحانه و تعالی را
 بب صدقیت و طلب شایسته میگوهر که میخواهد از بندگان
 بخت جامع و مولف حضرت نهج البلاغه سیه اشرف
 انبیا و اکسین رضی الدین محمد بن موسی بن ابراهیم بن
 میفرماید که میگویم من راست فرموده است آنحضرت علیه السلام
 بدستی که مرض جمع اجری نیست در آن که آن مرض اصل
 چریت که سر او میشود بر آن بر عرض و تقاضای از جانب خدا
 از برای اینکه عرض سحی است بر آنچه باشد در مقابل کار خدا
 بند و ارشعها و مرضهای که چهار میشود و چیزی که جاری شود

در محل آن را قسام غم و اندوه و اجر و ثواب استحقاق میشود
بر آنچه واقع باشد در برابر کار و عمل عبادت پرستان این بود که
عرض باشد یا اجر باشد فرق است تحقیق که بیان فرموده است
آنحضرت علیه السلام همچنانکه قصه کرده است آنرا حکمت
که ثاقب و سوراخ کنند و حقایق امور است و رای فکر
آنحضرت که رسیده است بصواب **و قال علیه السلام**
فی ذکر جناب بن لاریت رحم الله جنابا فلقه الله را غیا
و اجر طاعت و فتح با کفایت و رضی عن الله و عن صاحبها
شرح میفرماید آنحضرت علیه السلام در ذکر جناب بن لاریت
مردم ملاحظه اند نوشته جناب بفتح حار مجید و بهشت در
اسم شخصی است از مهاجرین که وفات نموده در کوفه بود
بکرشن حضرت امیرالمؤمنین از چهار صبیح ادا اول
که آنحضرت او را در کوفه دفن کرده و بعد از دفن او را
مدح فرمود به وصف این طریق که میفرماید رحمت خدا

جناب

جناب را پس برستی که اسلام آورد در حالتی که را غیا
و میل باطنی با سلام داشت و از موطن خود بطوع و فراوانی
برای ملازمت حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم
اختیار نمود و قانع شد از رزق با تقدیری که حاجت
بموال نباشد و راضی و خوشنود شد از خدا و تقدیر
آنچه باشد اعم از اینکه خواهد باشد یا ضرر او و فرزندانی
نمود در حالتی که جهاد و کوشش داشت این صفات محم
اگر چه ظاهر ارجع است بجناب جناب بن لاریت
هر کسی که بخلوص عقیدت ایمان آورده اسلام پذیر
و بالطوع و الرغبة خدمت مردان خدا نایل آمد که
روزی قانع گردد و از خدا راضی باشد و مجاهدی
زندگانی کند خاصه در مجاهده با نفس نیکو کار و طرف
تقریف توصیف حضرت خواهد بود چنانکه بعد از
جناب جناب خبره گیر اشاره عمومی این مطلب

و قال عليه السلام طوبى لمن ذكر المعاد وعمل للحساب
 وقع بالكفاف ورضى عن الله **شرح** مذاکره معاد و
 از آن صفات رذیله حرص و طمع و خواہش است
 و یاد آور میشود شخص را تکالیف شرعیہ و خدا جوئی و
 خیرائی کہ در معاد بکار آید و بجا طرد آتش و در حساب
 تنصیف است کہ از حرام حساب جویند و در کار
 ظلم و اسراف نمایند و قناعت بکفاف و سبک است
 کہ شخص در دنیا راحت باشد و بکار آخرت پردان
 و رضای از خدا اشکر نعمت های الهی است کہ شخص را
 از عدم بهستی آورده و بهیچ همه چیز غایت کرده از
 قبل وجود و لوازم آن ارادت و یاد هم و کوشش
 اینست کہ میفرماید خوش بجا کسی کہ یاد کرد معاد را
 و عمل نکند از برای حساب و در حساب دعا
 مقدار رزقی را کہ وضع نمود از سوال و راضی شد از خدا

قال

و قال عليه السلام لو ضربت ضیوم المؤمن بسفي
 علی ان یغضنی بغضنی و لو سببت الذین یحبونها علی
 علی ان یحبی باحبی و ذلك ان قضی فاضی علی لسان
 الامی صلی الله علیه و آله و سلم انه قال یا علی ان یغضک
 مو من و لا یحبک منافق **شرح** میفرماید چه گاه بر من
 برضیوم و اصل منی شخص مو من یا من شیر خود را که در
 دارد مرا دشمن بخشد مرا و اگر بر من دنیا و همه حساب
 و اتمعه دنیوی را بر شخص مافی برای آنکه مرا دوست
 دوست ندارد مرا و این چه بعضی از آنست کہ قصا
 یا بطور اقصا میکند پس گذشته و رانده شده و زبانه
 حضرت پنهان فرماید و احوال صلی الله علیه و آله و سلم
 آنکه امی بودن حضرت را تمذکر است یعنی ارباب
 کمال را تشبیه نماید که بخواندن و کوشش نمایند که در
 حضرت احدیت این نبره و قال و قل بهیچ نمی آرد

۱۴
اگر دوش بخواند پنج روز دانی بخواند چرا آن خاج کل نانو
ناخوانا بخواند آن خاج کل آنکه فرمود ای علی دشمن خدا را
مؤمنیستی که پاک صل است و دوست ندارد ترانسی
زیر که نایک زار دات در این مسئله احادیث خدا
زیاد و ازان چل است حب علی خسته لایض معها سینه
بعض علی سینه لایض معها سینه محمد بن ادریس
که شیوای شافعی است گوید در مرض موت بوده و گفته
کمی فصل مولانا علی و وقوع الشک فی الله
ومات الشافعی و لیس علی ربه ام ربه
اما خلفه نوروز و خواش قید مقتنی دو جهانی
مقتنی تم و کان منت خدای نمیدانم اینقدر دم
که بحر معرفت را کرانه نیت عیان و بهم کشیده
چهره منکران روز غدیر و در محشر شود ساق
شکر سه که نمیمشکر و رولای اسهل

احسان

احسان دوست علی را قدر بالا تر از انت که تحریر
و دمس علی نیز اینقدر خست دارد که سخن و قلم بر نیاید
و قال علیه السلام سینه نسو که خیر عدا سینه خسته
تعجب **شرح** میفرماید بدی که ترا اندوه رسالت
بجهت بشما فی ازان بهتر است نزد خدای تعالی از آنکه
که سخت و کبر برای تو حاصل نماید هم ازین قبل فضیلت
آن یکی برقت در مسجد درون مردم را مسجد می آمد برو
کشت پرسان که جماعت از آن مسجد می خوانند و
آن یکی کشت که مسجد نماز با جماعت کرد و نزع شد
تو کجا در میروی ای مرد خاک چون که مسجد بددت اسلام
گفت آدم و در روز آن آدم را آه او میداد دل بوی
آن کی از جماعت آن آدم را تو بمن ده آن نماز ترا
گفت دادم آدم که قدم نماز او سندان را با صد
شب بخوان اگر کشت آن که خریدی از حواش غنی

مرست این قیام را در این دنیا شد تا رحله خالق قبول
و قال علیه السلام قدر الرجل علی قدر عتبه و صدقه
 علی قدر مروت و شجاعته علی قدر انفعه و غفنه علی قدر خیرته
شرح میفرماید مقدار و منزلت مرد بقدر عتبت اوست یعنی
 بهمت صاحب قدر میتوان شد و بر صدر میستوان است
 بزر میستوان لشکر ارادتش از شکر بی کنها خواست
 و بکند از دنیا که شتر بدل مال موجب قدر و منزلت در
 آخرت و مال شود و صدق مرد در راستی شخص بقدر مروت او
 یعنی صدق در راستی دلیل است بر مروت او شخص مروت
 و انصاف بخیر راستی را احرام میدهد و شجاعت مرد
 بقدر حمیت و بهمان خشم اوست چه بهمان خشم از روی
 حمت و تصب میشود و اگر کسی بی حمت و خوف تصب
 که موجب برودت و جاحی باشد چه بکوت حمیتی که بخیر
 از خالی خود داشته و دشمن او شیطان است

از خود دور سازد و غیر از رضای خدا هر چه باشد مطلوب
 سگفته دارد و پاک دامنش مرد بقدر غیرت اوست که هر
 با غیرت نفس پاک دامن میشود زیرا فتنه دیگران را
 در حق خود قبول می کند و بهینطور این غیرت حالت
 طبیعت او میشود که بدگری بهم فتنه نمود و خود را در
 و پاک دامن باشد و اینجا بهمه ارباب غفلت شده است
 هر که با اهل کسان شده فتنه جو اهل حد را در آن کج قرار
 این حدیث نیز باین معنی دلالت دارد که در حق سعد بن معاذ
 و تخمین از غیرت او فرموده و قوله صلی الله علیه و آله
 ان السعد الغیور و اما غیر من سعد و الله غیر منی و
 غیره حریم انوارش با طهر منها و ما بطن **قال علیه السلام**
 انظر باخترم و باخترم با حاله الراجی و الراجی حصین الله
شرح الا حاله حواله کردن و انتقال کردن تیغ
 حال الرجل من نیه ای انتقال من دین الکفر الی ایمان

۱۰۸
و الحال ارجل اذا تحول من شئ الى غيره و الحال اي سلم
كما يقال اهلوا اي اسلموا فيفرايد فيروزي بافتن بدشتن
احتياط است و احتياط در کار دشمن را ي فکر است
و فکر منوط است بحکم دشمن و استوار نمودن اسرار و مخفی
شود که منظر و منظور بودن بحکم دشمن سر راست هرگز
در کار دنیا و آخرت فیروزی نخواهد بود لاجراست از حرم
و احتياط و تخمین دشمن حزم احاطه را ي نخواهد در
نشد مگر حصین اسرار گفت پنجه که هر که سر نهفت
زود باشد بامرا و خویش جفت **و قال عليه السلام**
احذر و اصولا الکرم اذا جاع و التسم اذا شبع
شرح مرد کرم لیس را بخل مار کور تشنه کرده اند که
بر و اثر بیشتر دارد زیرا در سر و دانه و لیس را با لایع
حامل داشته اند که اگر اندکی اراده خود بیشتر
تعطیل نماید کارش بطغیان می کشد که لکه او عذر دارد

از ابو جهم

از ابو جهم حکیم پرسید فرق میان کرم و لیس چیست
گفت الکرم من استوی عند الذب و الغصه و سایر
و اللیس من استوی عند الذب و الغصه و سایر
یعنی کرم از راه استحکام خاک و زرد را یکسان شمارد
بمانطور که خاک در نظر بلند مرد کرم بقدر است بطلان
و نقره نیر و قی گذارد و لیس دنی همان قسم که از روی
نقره و زرد و یاقیت و در بر بطرش جلوه دارد و جگر و
کوی در کد زرد را نیز موجب ثروت میداند که با اتفاق
شتی خاک را خنثی شود پس صولت و همان چشم مرد کرم
در وقت که سکی اوست که بذل و اتفاق هم نمی تواند
و حله بردن و صولت مرد لیس در وقت سیری اوست
که خود در گشتنی میداند و پروای دیگران نیز ندارد
اینست که میفرماید حد کنسید از صولت شخص بلند است
و قتی که گرسنه شود و خدر کنسید از لیس و قتی که سیر شده

۱۱۰
و قال عليه السلام قلوب الرجال حشیه و من تالها
 قبلت علیه **شرح** میفرماید دلهای مردمان حشیه و سورا
 پس کسی که بدست آورد با لفت و محبت اند بهار آورد
 آوردند او را مبادت و نصرت تا کید است در لفت
 و محبت با مردم کثرت زدن بر آیه جو کل شکر
 و درت زدن نیاید چو سرو بکش آراژ و بهیو که
 بشخص سیکو کار رومی آوردند خدا هم اقبال فرمود
 آن مرد متالف میدهد که خداوند کان و مخلوق خود را
 بسیار دوست و خوبی میکند در حق کسی که مخلوق او
 خوبی کند و بدی میکند از آنکه در حق مخلوق بد روا دارد
کما قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم اخلق علی
 فاحب اخلق الی الله من احسن الی عیاله انبی حلقه
 عیال خداوند و محبوب ترین خلق نزد خدا کسی است
 که احسان کند بر عیال او **و قال علیه السلام** عیب

ما بعد که جد که **شرح** اسجد بالفتح بریدن مانند قطع
 و بزرگی مانند عظمت و خطا شل صیب و بخت و و جاست
 و غناه آبا لاب و ابی لام جمعه جد و دو واحد
 یقال جدوت یا فلان ای صرت ذا جد و فی الله
 لا ینفع ذا اسجد منک اسجد ای لا ینفع ذا الغنی غدا
 غنا و و اما ینفعه العمل الصالح و منک منعا و غدا
 و قوله تعالی جد ربنا ای عظمه ربنا و جد فینا ای عظمه
 فی عیننا و یقال جد لشی ای قطعه و جد لخل ای صبر
 میفرماید عیب تو پوشیده شد و است مادامی که یاری
 میکند ترا بیکونی بخت و توافقی اسباب دنیا و آخرت
 سادات بخت و موافقت دنیا موجب مستوری عیب است
 میکرد و خوشتر است که آن اقبال سادات و قسطنطین
 که مراد از عیب عیب از خداست صرف شود تا به
 از عیب بزرگ خلاص یافته دنیا و آخرت طرف **عصا**

قال عليه السلام اول الناس بالعبادة هم علي بن ابي طالب
 شرح ميفرمايد شايسته ترين مردم بعبود کردن قادر بر اين
 بر عتوبت کردن ميسني هر قدر شرف و قدرت داري
 خود را بايد بنگراني اين موجب ارقه غصه محظوظ گشت
 جهاد در صورتی است که دشمنی در مقابل باشد بر واضح است
 که بدون معارضه معاند جهاد معلوم ميشود تعريف آن
 با خدا و ما و بکدام تا کمال قدرت بر انواع عتوبت شده
 عفو معلوم ميشود زيرا که شخص بقدرت کاری بخواند
 بنمايد که آنرا عفو کند پس بعون الله اميد دارم که حد
 روف عفو را کمال قدرتی که دارد از اعمال ساخته
 و عتوبت اين صير بمقتدا عفو و مايد اذ العفو و جهاد
 سجا و محمد و خيره الطاهره **وقال عليه السلام**
 انما ما كان ابتداء ما كان عسالة حيا و دم
 شرح ميفرمايد سخاوت و بذل مال مستحقان آن است که

باشد در ابتداءي سوال پس آنکه باشد بحسب سوال
 و اظهار فقير آن از حياست و تنگ از اسلاح و مدح
 در اين صورت اين گفته را بايستی تلفت بود که سخاوت
 در حق عباد عمومی است که محتاج ب سواليت در کرم
 است با وجود خدا شناسي از ديگران نامي بايد برود
 اين صفت شريفه را شمار خود سازد البته بخدا برکت
 است دعا نما کرده است و سجا داده جان را هر چه
 ما بوديم و تقاضا مان نموده لطف تو ما بخدا ما شي نمود
 هم طلب است همان نيکویی که گفتم اول قوی اخرو
وقال عليه السلام لا غنى كاللعل و لا فقر كالجمل ولا
 ميراث كالادب ولا ظمير كالشاوره **شرح** ميفرمايد
 نيست هیچ تو اکرمی مثل دشمن عقل استی بمسکله عقل
 داری همه چیز داری عبادت رخصت است خا
 که از ثروت و مال دنیا اشرف است به عمل حاصل شود

۱۱۴
دیت هیچ فقری نماند ادانی که شخص با دامن سه کاه صبا
باشد از شهر کس محسوسات و عاقل چه علم غنی است
شمرده شود و هیچ میراثی مثل ادبیت که شخص خوب
کانه حق الارث دارد از چه خبر میرد و دیت هیچ طهر
یا ری کسندۀ مثل شورت کردن در شورت شرایط است
که طرف شور باید مرد باشد عاقل باشد دوت باشد
معروف است که از حضرت پرسیدند اگر زن شد حکم شورت
چه خواهد بود فرمودند آنچه بگوید عکس آن رفتار نماید
حال که تا اینجا اجازت فرموده اند ضرری ندارد در شورت
طرف مقابل را هیچ بحک تجرت نیاری با مرد است
که از صفات مردی عزالت رجولیه هیچ ندارد و چهره
اقبل بهلول بسیاری در صورت دیوانگی عقل محض است
در یاد از دشمنان است که بیاس دوس جلوه میکند چون
شناسایی این جمله خالی از کمال نمیشود عاقل خوب است

یا هیچ شورت نکند یا آنکه در شورت بگوید طرف هر کس
بریز بگوید و اصل مطلب خود را آشکار نکند و جواب را نیز
نخورد کند که عقل شخصی خود صحت و علت آنرا بسند چنانکه بگوید
شورت کردی بپرسید که کتۀ ایشان جواب چهره
در مثالی بسته کتۀ زنی را تا نداند خصم از سه پای را
او جواب خویش بگفتی از و در سو آتش می نبردی غیر
حضرت پنجم هر دو در مجلسی با اصحاب کرام شاورده
میفرمودند بسته بر بعضی ستور پوشیده شورت میکردند
که خواص اصحاب تلفت بودند جواب عرض میکردند که
از حضار بونی بردند و ادب می داشتند اگر چه از این مصراع
کتۀ ایشان جواب چهره ایو جهم استنباط می آید
که خود اصحاب هم از آن لطایف اسرار خبر بوده اند
علی ای حال غیر از آن شاورده داخله بوده که حدیث را
ذوالوجین ادا میفرمودند که عرفای اصحاب اطلاع یافته

۱۱۳
 اوانی جان خود را تخمیر و استغنیه لسان را ایجاب و ابواب
 اخلاق می نمودند که وارد شده و خمر و انگلیس و او کو ایا شمسکم
 و اخلقوا ابوابکم اما صحرا مان از سر این خبر شده به بقدر
 بعضی ظاهر میروند اما در این کلام مبارک کتب البلاء هم شرط
 و قواعدی برای مشاوری قرار نگیرد که شخص عامل عباد
 مشاوری را ظمیر و یاری مینماید خود مشاوری را که با دست
 عاقل شود که حق جواب را کس نمیداند این مطلب ظمیر
 ناصراوت و اگر با دشمن هم مشاوری در دو طرح دوستی
 یا آن دشمن بواسطه این مشاوری در اظهار عداوت می کند
 و بکند افواید دیگر نیز ممکن شود که بجهانیات متوجه بود
 و تاسخ حقه معلوم خواهد شد **و قال علیه السلام**
 الصبر صبر علی ما کره و صبر ما تحب **شرح** صبر بر آنچه
 دوست نمی دارید صبر و خوداری از چیزی که دوست ندارید صبر
 از چیزی که دوست دارید استحق صبری که در این دنیا

موجب قربت حق سبحانه و تعالی و خیر دنیا و آخرت است
 گفت پنجم خبرندش ایمان **و قال** هر که را بود صبوری در دنیا
 در آخرت که من لا صبر له الا ایمان همین صبر است که صبر
 بر دفعه باید صبر داشت کی شکر از زینت چیزهای پاکوار کی
 ار آمدن چیزهای کوار و اشتیاق نفع **و قال علیه السلام**
 الفناء فی الغربة و وطن البصر فی الوطن **شرح** میفرماید تو اگر
 در غریبی وطن محض است و چهری در وطن عربی است در غیر
 حدیث نبوی حب الوطن من الایمان یعنی اخلاص کن آن باشد
 الدنیا حیفه و لها بها کلاب و حب الدنیا راس کل خطیئه
 گفته اند زانکه اردنیات این اوطان تمام مدح دنیا کی حلال
 این وطن مصر و سه اقصی است **و قال** این شهر است که در این
 در این مبارک کلام برای این دلیل جایز است که در این غایت
 هر کس کسی غنای عبادت و صای حلقی معصوم که غنای دنیا
 و آخرت است که نعم الهیه را فایز بشود و هر کس که معصوم و حق

که آخر است بادت می قدم گذارد که در آخرت از اعمال
 و عبادات پروردگار در دست چیزی نباشد و فقر باشد
 آن وطن غربت است یعنی سختی و تلخی غربت با و میرسد
قال علیه السلام القناعة مال لا ينفد **شرح** بفرمان
 مالی است که فانی نمیشود. کیمیائی ترا پاموزم
 که در کسیر و رضا عیت. رو قاعت کریں که در عالم
 کیمیائی به ارقاعیت. این صفت شریفه سنده
 اولیا و بزرگانست و کسی که در قاعت و رضا سر برد
 به وقت محتاج نمیشود که بواسطه دین فروشی دنیا می دراز
 معمور دارد و چون ملک اخرت معمور باشد آنجا کثرت
 لایفی و مالی است لا ینفد **وقال علیه السلام** المال
 مادة للشهوات **شرح** بچو فرعون مصح کرده ریش
 برتر از عیسی پرده از ریش. او هم اسل شغال ماده زاده
 در محمل مالی و جایی افتاد. هر که دید آن مال و جانی که

سجده و انفسیسان را بخورد. کشت مسک آن که اندکی نهد
 از سجود و از تحسیری خلق. مال را آید که در روی زمین است
 و آن قبول و سجده خلق است. آن ای سرعون یا موسی
 تو شنای حبس طایسی کن. موسی طایسان اگر بد شوی
 عاجز می از جلوه و درویشی. موسی و برون ج طایسان
 پر جلوه بر سر و درویشی. زشتیت پیدا شد و درویش
 سر کون افادی از بافت. چون محک دیدی کشتی چوب
 نقش شیرینی فید انگشت. ای ملک کر کین فرشت از چرخ
 پوستین شیر را بر خود میبرد. غره شیرت نخواهد امتحان
 نقش شیر و آنکه اخلاقی. از این مثال معلوم شد که مال
 چطور ماده شهوات و مضرات آن از چاهها عاید شود
 و اگر مال را بمصارف شرعی خود در موقع خدا جوی برساند
 همیشه که مضرات آنرا نهد و آید آن نیز مرقوم شده است
 مال را که بر دین ماستی حمل. نعم مال صاحب خود را پس

وقال عليه السلام من حدك كمن شرب شراب **شرح** میفرماید هر که حد را
 مثل کسی است که مرده میداند ترا که در واقع خود آن تذکره برتر است
 که چون کسی ترسد عصیان نوزد و طرف رحمت الهی باشد پس
 این ترسانیدن مثل ایست که مرده باد و میرسانند **وقال عليه السلام**
 اللسان سبع ان غلبه عقر **شرح** میفرماید زبان سببی است در دهان
 اگر بارگه بسته شود بخوش گذارد هرگز ندهد و در نه بدتر مقصود
 جراحات زبانت که از جراحات سان سخت تر محسوب میزند
 و ازین کلام مبارک یاد آور میشود همانطور که سبع در نه را
 مقید و مضبوط بام داشت این گوشت پاره زبان را سر نباید
 باختیار خود که است پس ضبط زبان که کشیدن از زخم است
وقال عليه السلام المرء عقر بقلوبه **شرح** البته جمله کلام
 بکنایه شپه میفرماید زن را بعقری که مثلاً شیرین است میفشد
 و گزیدن او یعنی فرقی که در زن و عقر است این است که از
 عقر و شش و شخص مفر است ولی از لبه و جمله کلام زن

که بفرستد

که بفرستد لسه در عقر و مارات خوش دارد که حلاوت میزند
 و الا در مضرات بلکه از عقر و مارات بالا تر شود و چنانکه
 یارب مارات است بین بگریز او **شرح** تا بزرگتر و بزرگتر آن زشت خو
 یارب از زده بردان حسن **شرح** مرد نبود آنکه افتد زیر زن
وقال عليه السلام الشیخ جفاح الطالب **شرح** میفرماید
 شاعر عکرمال شخص طالب است که تا شغفی نباشد کانه طالب را
 بوصول مطلب دست و پای و موجب حیران اریصال مطلوب
 میکرد مطالب دنیا و آخرت خارج ازین نیست که در طلب و شیخ
 سوغ سوغت میاید **وقال عليه السلام** اهل الدنیا کرکب
 بسیار هم و هم نیام **شرح** میفرماید اهل دنیا مانند کاروانی هستند
 که میسوزند ایشان را و آنها در خوابند بخلاف اهل الله و انسانی
 که بجز خدا قصدی ندارند محصور که اهل دنیا در خواب عجل دارند
 عبور دارند اهل معنی دیدار و منشی مخصوص دارد که در موقع قصد
 نه در خواب غفلت و لا اجماع است همچون پلست ترا در درجه

شرح
 میفرماید هر که حد را
 مثل کسی است که مرده میداند
 ترا که در واقع خود آن تذکره
 برتر است که چون کسی ترسد
 عصیان نوزد و طرف رحمت الهی
 باشد پس این ترسانیدن مثل
 ایست که مرده باد و میرسانند
 اللسان سبع ان غلبه عقر
 شرح میفرماید زبان سببی
 است در دهان اگر بارگه بسته
 شود بخوش گذارد هرگز ندهد
 و در نه بدتر مقصود جراحات
 زبانت که از جراحات سان سخت
 تر محسوب میزند و ازین کلام
 مبارک یاد آور میشود همانطور
 که سبع در نه را مقید و مضبوط
 بام داشت این گوشت پاره زبان
 را سر نباید باختیار خود که است
 پس ضبط زبان که کشیدن از
 زخم است **وقال عليه السلام**
 المرء عقر بقلوبه **شرح**
 البته جمله کلام بکنایه شپه
 میفرماید زن را بعقری که مثلاً
 شیرین است میفشد و گزیدن او
 یعنی فرقی که در زن و عقر است
 این است که از عقر و شش و شخص
 مفر است ولی از لبه و جمله کلام
 زن که بفرستد

و قال عليه السلام فهدوا وجهي غربا شرح ميفرمايد
 دوستان غربت است جایی که هیچ دوست یافت نشود
 و شخص تنها میماند عبارتست از خانه آخرت چاره آن است
 که خدا را بعمل خیر بسته عالی فضل دوست خود قرار دهی که
 دوستی خدا اصل دوستی دیگران نیست که شخص را تنها و غریب
 بگذارد در اخبار صادقین قوم است که یکی از قلندرها حضرت
 در مسائلی که از آنحضرت تعلیم گرفته و عرضه میدارد میگوید در آن
 کل محبوب یقاربه حبیب غدا الموت حضرت همی الی الی
 بل یونس فی وحدتی و بفضل انخیر و هو فی قوله تعالی و من
 یصل خیر یجزيه بعد از این فصل که آن شاگرد حضرت صادق
 علیه السلام برای آنحضرت پاسبان نمود حضرت در مورد حدیث
 نیکو گفتی اکنون در این محضر فرمایش مقصود حضرت علیه
 عبرت و تنبیه را بابت غفلت است که دوستان بی اعتبار را
 تنها و غریب بگذارد پس مدارک و مستحقین نماید که تنها و غریب

و قال عليه السلام فوت اسحاجه ایون من کلکها
 غیر اینها شرح مقصود اسکال و نحتی طلب حاجت است از راه
 ایون بالضم و ایون بالفتح خواری و تجارت یقال
 انما استخف و الاسم ایون المانه یقال حل فی حیا
 ای ذل و ضعف و استهان استخف و المانه التخیف
 استخف انجا از معنی استخار استعاره شد دست بپا
 ميفرمايد فوت کردن حاجت آسانتر است از طلب نمودن
 بنیز ایش یعنی وقتی که لابد شود شخص بطلب حاجتی از راه
 آسانتر است که بالمره آن امر کند و فوت حاجت را
 دست حاجت چو بر پیش خدا و در کمال و کرم و عفو و
قال عليه السلام لا تسعی من اعطاه تفلیل فان اعطاه
 اقل منه شرح چاکمن اردادن چنانکه پس بدستی که
 محدودی نمیدی کمتر است از آن گنایه این است که هر قدر
 مقدار باشد کم یا زیاد هر چه در قوه داری از انفاق نصیحت

وگو چون کم بود چاکردم و ندادم که هر قدر کم باشد آری
 و صراحت کثرت با شود طرف مقابل دنیا ری هم
 مستحق است پس نباید محروم داشت **وقال علیه السلام**
 العفاف زينة الفقر **شرح** میفرماید پاک دانی عفت است
 زینت در دینی و فقر است این مطلب را اشارت دارد
 که در چهری و سختی روزگار که مقام ضطر است هرگاه
 حفظ پاک دانی و عفت نماید پسندیده و زینت شخص است
 که باشد شش اسباب خود داری شده اما چون کار در دنیا
 رسد دیگر آنجا بغیر از اینکه شخص باده بخلایق قادر و حیا
 برد و متوکل علی الله باشد دیگر چاره نیست و در مضایق
 و سخت بودن کار هر قدر سخت باشد چون پناه خدا
 جویند ان قادر چون بخوشی کفایت فرماید که
 ارحم الراحمین است این بنده شرمند در دنیا در دنیا
 ندارد این است که در هر باب خبر خدا توکی ندارد

علی الله فی کل الامور و بخش صاحب الباری محمد و آله
 و فاطمه الزهرا و آلهم صلی **وقال علیه السلام** آدم
 ما تریه فلا یل کیف کنت **شرح** تبار من الالبه و الالبه
 من المبالاة و المبالاة بمعنی سخن میفرماید چون شما
 آنچه اراده کرده از اردو می سخن میباش که چگونه
 میباشی تو یعنی خط تو ما کی غم کار جهان بسیار غم خور
 که جهان نیست باید از مقصود این که چون دنیا پدیدار
 از روی نیویه نیرشانی ندارند که اگر چیزی بخواهی
 و تو نرسد آنرا موجب باسف و اندوه قرار بدی
وقال علیه السلام لا تری سجال ان مفرط او
 مفرط **شرح** میفرماید منی جابل را که از حد در گذرد
 بتقصیر کننده چاره اطا در لغت معنی ارجح تجاوز کردن
 و تلفت و شش و فسادن بزرگ نمودن باشد اینجا
 بطور کلیه این مطلب اشارت دارد که جابل هم تفریط

هم در نیکو از حد تجاوز میکند که موقع تقصیر شود برخلاف
 که بحد اعتدال میرود و خیر الامور وسطها را همه قسط
 میدارد این عنوان در حق جابل شایسته است که کسی بطریق
 جمال مردم نادان را امور مفرط نباشد و حاصل
و قال علیه السلام اذا تم العقل نقص الكلام
شرح میفرماید چون بحد کمال رسید عقل و خبر نقصان
 یافت کلام که تحصیل عقل مستلزم کم گفتن باشد
 نواید خاموشی بسیار نوشته اند که حاجب شرح
 ولی هر کس هر قدر در انبیاورد نوشته باشد این در بیان
 حضرت دارایی همه آنها هست و اتحق نظیر این
و قال علیه السلام
 الله حسیه خلق الابدان و یجدد الآمال و یقرب المآل
 و یاعد الالهیه **شرح** میفرماید روزگار گشته میدهد
 بدینهارا و نو میکند از روزگار و نزدیک میکند مرگ را

و دور میدارد غایت و راحت را چون این قارر دور
 باستان رسیده و شب دور در این کار است
 آن باشد که پیری ظاهر را بصفای ایمان جبران
 وقتی که نور ایمان باشد بدن خواهد گشته شود یا نه
 یا نه مندم مساویست و این را ایمان بر کار روزگار
 حاصل میشود در بیان معنی آیه لقد خلقنا الانسان فی احسن
 و آیه و من نعمه نكسه فی السكك اخلا یعقلون در بیان
 تفسیریه الا الذین آمنوا و عملوا الصالحات الی اخر
 هذه الایات المبارکه که شرح متعرض این مطلب است
 برخی از این است شهادت **و قال علیه السلام** ان رضى كذا اب و كذا
 شد به پیری میجویش **و قال علیه السلام** ان سر و آن میگویند
 وقت پیری ناخوشی **و قال علیه السلام** و ان قد رقصان را چون
 کشت در پیری و اما همچو کمال **و قال علیه السلام** برف کشیده میجویش
 و از شرح روی گشته داغ **و قال علیه السلام** رنگ لاکه گشته رنگ

ز دوشیرش گشته چون بر دلا **چشم** چون بر کشیده بر مرد
 گرمی اعضا شده خسرده **اگر** مردی در دل که بگری
 می بگریش نعل وقت شد **این** خود اما غم و بر مرد
 هر کی زینهار رسول مرگست **لک** اگر باشد خوش خلق
 نیت از بر می رانقصان **ستی** او هست چون کسی
 کانداز استنش رسک است **که** میرد استخوانش غرق
 در دزدان شاع نور **و** آنکه کوشش غیب کی
 که خورشید یکد زیر و زبر **کل** مانند خار اما یکسایه
 زرد و سبز **تا** چه زلت کرد این
 که از و این جلا کرد جدا **خوش** را دیده و چون
 زهر قال است پس **شادی** که عشق و عالم کر
 عاشق سر اندازد و حرم **حرمش** آنکه زواریست
 کرد دعوی کاین جلا **و** نیت آنکه یاد اند
 خرم آن است جوان **قال علیه السلام** من نضب نفسه للناس

در خانه

و من خانه تعب شرح نصب تحقیق در در رحمت و شرف
 یقال نصبای تعب با طرب **نصب** ای دو
 سیر مایه کسی که فیروزی یافت **یا** چه مراد او بود از
 دنیا رنجور شد بجه حراست و زیاده نمودن آن کسی که
 فوت کرد متاع دنیا را رنج و حجت کشید برینا فراق
 و بواسطه عدم مراد فقر و فاقه **کنا** تیر ازین است
 که این دنیا ی دنی در غنا و فقر اهل خود را زحمت
 و بالآخر هم در حق فریفتگان خود وفا نمی نماید
 پس در طلاق دنیا مردان خدا بکنند و خود را
 ازین در رحمت که در دست نیست **دعا** فرمود آسوده
 دعوی بخت کسی کند که **جانی** آید رال حضرت
 و بر سر سده طایفه جامه **خرد** که صدای
 خاک در خاقانه فقر و غنا **کرد** عالم خرد از فقر
و قال علیه السلام من نضب نفسه للناس

۱۴۰
فعلیه ان یبدا بتعلم نفسه قبل تعلیم غیره و لکن تا دیده بستره قبل تا دیده
و معلوم نفسه و مود بها احق باجلال من معلوم انفس و مود بهم
شرح در این فرمایش مبارک حضرت شاه ولایت صلوات الله
وسلامه علیه هم تنیدار باب غفلت است یعنی کوتاهی در پیشگاه
و برتری حق مردم لازم نیست چیزی که برای همه کس از همه چیز
لازم تر باشد تعلیم و تادیب نفس است خاصه برای آنکه خود را
پیشوا می مردم ساخت و عظام کین جلوه در محراب منبر بخند
چون بخلوت میرسد آن کار دیگر میکنند که گویا او را نمیدانند
رو در او ریخته کاینکه قلب و عقل در کار او در کشند خنده ای
میگوید النعمه العظمی استخراج عن النفس لان النفس اعظم حجاب
بیکت و من الله نفس از من حجاب و عوین که در لیل از
هونا لاتد پس کاری باید که در ذیل این آیه شریفه قرار یافت
و عباد الرحمن الذین یشون علی الارض هونا پس چون بخت
بر کی در یاست و پیشوائی طالب است حضرت صلوات الله علیه

باین زبان

باین زبان میفرماید کسی که بگردد خود را و نصب نمود نفس خود را
برای مردمان پیشوا یعنی خود را بزرگ مردم قرار داد و
واجب است که شروع و ابتدا کند بتعلیم نفس خودش از
تعلیم غیر خودش با رعایت این مطلب واجب است که تعلیم
موافق قانون شریعت مطهره نبوی صلی الله علیه و آله و سلم باشد
تا تعلیم غیر خودش میرسد و فعل جلیل خود او باشد و اراد
او باین دامنوز کار نفس خود و ادب کننده آن شخص است
پس دیده و مکارم اخلاق بتعلیم و تکریم احق و سر او را
از آموزنده مردم و ادب کننده ایشان **قال علیه السلام**
نفس المرء خطاه الی جمله **شرح** میفرماید نفس زدن مرد کام
و قدم زدن او است بسوی مرگ او یعنی هر روز و هر دقیقه
برگ نزدیکتر میشود پس در تذکر آن غفلت و تامل
شوقیل التوم مما یجمعون **پس** در اسرار استغفرو
اندکی صرفه کن از خواب غفلت **پس** ارمان هر لحافش

و تدارک برگ در این سفر مرک که برای تقدیم نفس از آن بگذرد
 این است که در کلام آمده محمد بن ابی ان لم یقن فی جات یوم
 آخذ من اثمهم بهم انهم كانوا قتلوا کثرت محسنین كانوا قلیلا
 من اللیل یا یجوعون و بالاسرار هم یستغفرون در شرح
 جمله اول من یوفیات استغفر فقیر که بسم مبارک حضرت اقدس
 اعظم امین السلطان مد ظله العالی تمجید و ترجمه و تقدیم شد
 در شرح این بیت تفسیر این آیات مبارکه که انظر انکم تسبیحون
 و تحقیقا بر هر کاران در شهادت چشمه برای خوش مستقرند
 جات لم یطع جمیع میزاید که در واقع بهشت موعود تنهایی
 بلکه خدا در هر عالم برای هر کس نفع و احوال حسب
 و فعال بهشتی آرایش میدهد چنانکه این عبارت لم یطع
 و حال بهشتی را ازین ازمنه ثلاثه خوانده شود جای
 مستقر تودنه حال مستقر هستند بعد ازین هم مستقر خواهند
 که خدا امین در جات خواسته و جات جایگاه آنهاست

در حالتی که آخذ باشند یقین و نایل آیند بجزای عطا
 از برورد کار خود را قال القاشانی ان لم یقن ای الدن
 تجرد و اعر تعلقات الطبیعیه صفات النفس البهیمیة
 الصفات و علومها اخذ من اثمهم بهم من انوار تعلقات
 الصفات انهم كانوا قتلوا کثرت تحقیقا یتقیها من انوار
 در شهادت قال القاشانی ای قبل الوصول الی مقام
 الصفات محسنین فی مقام العبادات و الهامات
 و احسان ان تعباده کما کتب تراو فان لم تکن تراو
 فانه یراک كانوا قلیلا من اللیل یا یجوعون این آیه
 تفسیر احسان این طایفه علی مصعبین را نماید در جوع
 بازاید است الجوع النوم و یجوعون خبر است برای
 كانوا آخذ بر کلام كانوا یتقیها قلیلا من اللیل ای فی
 طایفه من اللیل انهم میبودند و یا خود را مصدربست
 که تقدیر ان كانوا فی طایفه قلیله من اللیل جوهر هم

این تقدیر مرفوع میشود زیرا از او کافرا بدل میشود خود
 ما موصول باشد ای اندین همچون فیه و بالا سحر استغفر
 و کما این طایفه علیه در سحر استغفار نمایند بان وجهی که
 کافران آتش را از اینها چندین جبرام ظاهر آمده و اما تبار
 و کافران فی طیل من لیل الاحتجاب یا یغفلون عن السلوک
 و بالا سحر رای اوقات طلوع انوار تجلیات و نشاء
 ظلمه صفات نفس مستغفرون ای یطلبون الانوار
 الی تشر صفات نفس بر صاحب منظومات منوی میگوید
 که از مجموع قلیل النوم باشش یعنی از آنها که نامدی
 کم نوتر و از آنها باشش در سحر استغفار نمایند
 قلیل خور خواب نموده بقدری بر گذارتا در روز
 برای خود است او نیز باشد احوال حضرت میوب الدین
 صلوات الله علیه در این فرمایش میفرماید با نظر که قلیل
 بجانب مقاصد میرو و طی مراحل نماید نفس انسانی سیر

عزیت نموده در حرکت است و طی ساعات و دقائق ایام
 و شور و شهادت و بوقت مرک نزدیک می آید و این شهادت
 معقول عالی چه قسام سببه تشبیه بر بیه در اول
 با جهال عرض شده ولی این تشبیه نفس بقدم در طی اوقات
 معنوی و میگویشی اس برتر و عاقلتر از علم بدیع دیگران
 ازین جمله تشبیهات مستنویه دارند از جمله این بیت که گفته
 این خط جاد که صحیح نوشته یا ران رفته از قلم نماند
 سبک فرار با همه سربسته است که آخرت بر دم و ساق
 ولی استحقاق تشبیه در فرمایش حضرت صلوات الله علیه
 بی نظیر و خارج از قوه بحصلیه بشریه و تقریر دیگر است
 روحا و جسمه الله و **وقال علیه السلام**
 کل معد و متفرض و کل متوقع است ان الامور انما تشبهت
 اقطر اخرها باولها **شرح** ازین فرمایش مبارک چنان
 معلوم میشود که هر کار پوشیده را بایستی بقیاس اول

مثلاً و تقریباً که مگر مطلبی پوشیده و محرمه صحبت دارند تقریباً
و قیاس اگر فرج و انبساطی از حالت آنها ظاهر می شود
در آن صحبت بوی خیری میزند و اگر توشی حالی پیدا شود یا که
فتا و اظهار نمایند مفهوم میگردان صحبت را مگر در خود
پس با این قاعده بدایت امر معلوم و ظاهر شده که شمرده
بر آیند و است مثلاً ایام شهر و کسین میند و است
که برای پی رود و یا هر سالی فرضاً سیصد و پنجاه و چاه
رود است اول هر ماه یا سال که ظاهر شده به پی است
که آخر آن ماه و سال هم خواهد رسید که آن آخر سال
و ماه محل انتظار است و خواهد آمد اینجا در فراموشی
از ممد و مقصود عمر و از متوقع و محل انتظار مگر
تفسیر نوشته اند و از آن لامور بعد علت شود نه
که میفرماید هر شمرده شده بصورت هر شمرده شده
در متوقع و وصول می آید علت اینکه کارها چون پوشیده

اعتبار کرده شود آخر آن با دل این فرمایش مبارک
تفسیری است برای حدیث شریف لدو الموت
و انوا الخراب که ابتدای بنای عمارتی بایمان
و خرابی آنرا ختم بصیرت بینند و در هر مکمل شود
با شناسند فاعلم و یا اولی البصار هرگاه
در هر مکملی نیت این علت ارضا است حد
قدسی میفرماید عجب لمن یعن الموت و عجب
عجب لمن یعن بالحساب فکیف یجمع المال
هر که اول بین بود اعمی بود هر که چشم می بیند
هر که اول میگردان کار اندر آخر او مگردان
حکم چون عاقبت اندیشی است یا دشاهی بند در روی است
عاقبت پنهان بود اول شاد در مگردان علم بالاد
و من حذر من صمد الضیائی غده و حوله است
و سالت عن امیر المؤمنین علیه السلام قال فاشهد لحد

۱۲۸
 رایتی فی بعضی اقصیه و قدری لیل سدره و هو قائم فی محراب
 قابض علی حجتی تملک تملک سلیم و یکی بکار اخیر و بقول
 یا دنیا یا دنیا الیک عینی ای تعرضت ام الی شوق لا حال
 حیک مبهات غری غری لا حاجه لی فیک قد طلعتک ثلثا
 لا رجعه فیها فیک قصیر و خطرک سیر و املک حقیر آدمی قلّه
 و طول الطريق و بعد الفرو عظیم المور **شرح** این کلام خبر
 ضرار بن خمره از بنی است در بعضی از نسخ خمره را حمزه و
 در هر صورت اسم است غیب ضیاء که صله و محل اوست
 نزد اهل شنه ن و بسوی مادی و پرسیدن مادی و از
 از حالات امیر المؤمنین علی بن ابیطالب صلوات الله علیه
 و تفصیلی که این شخص مادی مادی از حضرت بیان میکند و
 در آن عقل حاضر و ظرف فقیر میرسد که جبارت بعضی میرود
 یکی آنکه این کریم و مناجات حضرت بزرگوار حضرت علیه
 اگر چه عشق الهی است و امر از سنویر آنرا کسی که از آنست که
 میان

میان عاشق و معشوق در بسیار **چو** یار از نماید شایان
 و لی ازین مطالب گذشته در این موقع این کریم و مناجات
 با سلوب حکیم بوده و آن شخص نیز بقاعده اسلوب حکیم
 نموده و اسلوب حکیم آنست که شخصی عالم بر مدعی سلیم باشد
 و نصیحت قصد نماید و برای امحاض فصیح باین آنها خود
 ادخال نموده نصیحت را ادب بخش و بگوید نفس خود را
 و باینها تفریض نماید تا بقاعده این اسلوب باینها کلام
 اظهار دارد و کما ورد در الکاسوب فی القرآن قال الله
 تبارک و تعالی فیه حاکما عن حبیب النجار و مالی لا عهد
 الذی فطسری و الیه ترجعون **در** آن بیان که حبیب نجار
 بقوم افلاک که رسی را که از جانب حضرت عیسی علی نبیا
 و علیه السلام بوده پرسید و از منار در پیرون آمده باینها
 و در ارشاد کمال تخط مراد نموده اول نص خود در مخرج
 نصیحت ادخال داشته باینها علی وجه التفریض و التقریر

۱۴۰
 گفت چه چیز است برای من که عبادت میکنم اینجا فادری را
 که مرا نیست است کرده حال اینکه جلدش با محضرت رایت
 انقضای طهارت این بود که ما کم لا تعبدون الهی فطرکم
 و الیه ترجعون پس این قاعده را در بعضی مواضع نصیحی
 خراسانی این معنی شود بر تو عمان مالی لا عیبه آفران بخون
 میکند بعضی است که بر ایشان بندگی آید کرن
 تا زاده بندگی اگر شود بگذرد از بی روی و در
 همچون اصل نشسته پیش می که در محراب نشانی
 تا شود محبوب و محروم از صاحب واقف از بجزان روح و
 روی بر تابد ز دل احباب زود بستاند بوی جان
 یک نکته هم اینست که طلاق متبه نکاح است یعنی شلای نمی
 در حاله نکاح او نباشد طلاق میگوید اینجا که حضرت فرموده
 قد طلقک چه وقت دنیا را بکلی در آورده بودند که اینجا
 میفرماید جواب فقیرانه نکاح دنیا عبارتست از آمدن دنیا

چه هرگز

چه هرگز دنیا آید گانه دنیا را بکلی آورده و طلاق دنیا
 از ترک دنیا در احادیث شریفه نیز دنیا را حضرت راضی
 فرموده که در وزن در یک شود هر چه حاصل حرمه است
 در جواب معاویه از حالات حضرت امیر المؤمنین علی بن ابی طالب
 صلوات الله و سلامه علیه بیان کرده گفت پس که ای مردم
 تحقیق ندیدم آنحضرت را در بعضی از مواضع توقف در جای
 فرو گذاشته بود شب پردای خود را و این گنایه است از غایت
 یعنی ندیدم آنحضرت را در شب تاریکی که بستانده بود و در
 عبادت خود قائم و اکثر آن ده محاسن خود را بکف زده
 جنبش بی آرامی میکرد مثل بی آرامی شخص را که زده و زگرده
 همچو که غم رسیده و غیر خود را دنیا ای دنیا البته رجوع کن
 و دور شو و رجوع کن بوی خود و خود مشغول باش این کار
 از جهت آنکه است و هر دو بار و مجروح و مطلق بفعول حذف است
 و در این تقدیر است که ارجحی یعنی ایک باب غریب است

پیشانی و خود را بمن بنمائی یا بسوی من آر و مندی بنمائی و بطلب
 بر سختری نزدیک بیا بمن وقت فرصت غرور تو دور است این طرح
 فریب ده غیر مرا هیچ حاجتی نیست مرا در مقام بی ثبات تو در هیچ
 از امور محقق دادم ترا سه طلاق که هیچ رجوعی نیست مرا در طلاق
 پس عیش تو کوتاه است و قدر بزرگ تو کم و امید تو خوار و آردنی
 و دراری راه و دوری سفر و قرارگاه و بزرگی فرود آمدن خطاب
 درین فصل اگر چه توجیه است بدینا اما فی الحقیقه خطاب و عبا
 با نفس است و منی کردن او ارشدهای دنیا و عدم غم غم را
 لذت این سرا **و من کلام له علیه السلام** عنبیه بن ابی
 لهائل لما سئل کان سیرک انی بقضاء من انه و قدر به کلام
 به انما خاره و انه یطلق الحجه و بری الغنمه ما و طاموطا و لا یطام
 بقضاء و قدر به یا شیخ لقد اعظم الله اجرکم فی سیرکم و انتم
 ساریون فی مصرکم و انتم منصرفون و لم تکنوا فی شی من کلامکم
 مکرهین و ایها المضطربین فقال علیه السلام و یحک لعلک ظننت قضاء

و قدر احاطا و لو کان کک کذک لطل الثواب و العقاب
 و سقط الوعد و الوعد ان الله سبحانه امر عباده بتخیر و نهام
 تحذیر و کلف سیر او لم یكلف عیسا و اعطى علی القلیل خیرا و لم یعصر
 مغلوبا و لم یطع مکررا و لم یزل الانبیاء العباد و لم یزل الکتاب للعباد
 عبدا و لا خلق السموات و الارض ما یمنها باطلا و ذک فی الذین
 کفروا فویل للذین کفروا من النار **شرح** ان کلمات مبارکه حضرت
 علیه السلام است وقتی که بشام شریف فرماید در مسامی را
 چون سوال کرد از آن حضرت ای بخت رفیق تو بجا نباشد انقضای
 از جانب خدا و بقدر او بعد از طول کلام که اس کلمات حاصل
 و متعب و برگزیده است از آن حضرت فرمود بختی ان خدائی که
 بشکافت دانه را در زیر زمین آفرید بنی آدم را اگر تم عدم قدم
 نزدیک در هیچ موضع قدم و فرود نیایدیم در هیچ وادی در این صحر
 با مردم عالم مگر بقضاء و قدر پروردگار عالم بعد از استماع این سخا
 مرد شامی گفت نمی شنم برای خود مرزی در این صحر نظر زیرا که تو با

ترتیب شود بر امور بسیار و زبر امور جاریه آنحضرت فرمود
 مگو تا موشش باشی شیخ هر آینه بزرگ بسیار کرده و داد
 مرد شمار را در رفتن شمع در آن حال که بر رویه ببارگشتن شمار
 وقتی که بار کردید و نمودید در هیچ خیز از حالات خود با کرا و جا
 و بجانب آن مضطر محسوس شده کان سایل شامی کف چکوه
 چنان باشد و حال آنکه قضا را اندام را بسوی آن پیش آنحضرت
 علیه السلام فرمود و یک و این کلمه است که در وقت رحم
 گویند همچنانکه دل کلمه است که در وقت عذاب گویند یعنی خدا
 بر تو رحم کند ای پروردار این سخنها تو را پامزد شاید
 کان برده قضای لازم و قدر تخم چنانچه قضا و قدر پیش
 این اراده تو باشد ثواب عطا در میان می ماند و قضا
 میشود و عده برابر و عید شکر که کان ثواب عطا است
 بدستی که خداوند تعالی امر فرموده بندگان خود را از روی
 دادن و مخیر داشتن نهی نموده ایشان را از روی ترساندن
 فرمود

مخیر

چون این کتاب مستطاب نوح البلاء و حکم علیه حضرت
 امام متصفا طبع الکفر ایمان یقین صبر احسان الملوک
 علی بن ابطال صلوات الله و سلامه علیه منسوب است
 بنقدیم فقط مختصانه نوشته و جبارت و زبرد حال
 خود را و جبارت را با کمال شکر و دعا کونی نظیر این
 دیده از رحمت عظیم حصلت کردم شاد و اولیا علیه السلام
 انما و من التجات از کاه طمع دارد که قبل از امام
 شرح و انجام این خدمت در راه همین قلیل که کثیر
 دلیل است خریداری خدا ریت چون خداوند شهادت
 علیحضرت قدر قدرت اقدس بیا یون سائده السلام
 ذوالقرین ملک الملوک ملک ناصر دین جلالت
 بلکه و سلطان نه بپردون متوالیه نموده و بسیاری او
 منصور و نموده است الهام فرماید کانا نبسته بهای
 تا انرا به خصب نعمت و وسعت انجام آن که یادگار

ازین دولت جاود شوکت و این عهد فیروزها یون
 من افاضل عالم و خدا پرستان خواب بود بر اواری جای
حکایت در چهار مقاله عروضی نوشته است در
 و خبر نویسی فاقعی دارد و صنعتی است شریف که غشی قائل
 در خد مکه اری و صنعت پرستی از عهد و ولایتی خط
 کلام الله المجد بآیتی بیرون آید و صاحب این صنعت نکو
 فرغتی باید که بنگات مطالب بزرگ و شیرینی برین
 سخن را ندکی از بادشاهان قدیم با سکا فی مشی
 فرمود تا فرمان و نامه یکی از دول صادر نماید
 یاد داشت نموده سخانه رسید مثال امرها یون
 درین کارش نامه فرمایشی که عرق سحر فکر و اندیشه
 تا صلاح دولت و ملت را یک کلمه انجام و ایجاد
 خادمش رسید و گفت در خانه آمد لازم است
 بازداره فکرش را بهم ریخت که در نامه نوشت حایر

لازم است که خود گفت قیامت آنچه نوشته نیاید چون
 نامه سلطان رسید ان کلمات را از سخن بکانه دید
 حال پرسید و گاه موهده دانست اسکانی را رحمت آورد
 و چندان سفت کرد که دیگران قبل کلمات بگوشت
 و آن کلمات شریفه دین دولت را متروک ندارد گفت
 اول این نامه را با صحران بدرجه رحمان است که سوره
 مبارکه قل هو الله را بکلام فصیحی عرب
 احمد الله المتعال نیر اقبال طالع است و رعایا و برادر
 امن و امان کمال آسایش دوست بدعای خود مبارک
 مشغول خانه را دین خانه زاد قی عنوان کار نیز که علی
 رسایل خاصه هایونی احمد الله بانواع رحمت و جلال
 نایل است تسکین عیدانه بشا الله توفیق انجام می دهد **الموعود**
 شهادت ناصر دین که مهر و مهر برده او تا همیشه شری برده او
 کریم خرد این سلطان نبود عجبی دست پرورده او

کتابخانه مجید فیروز
۱۰۰۰
کتابخانه مجید فیروز